



صبح امید / شماره دوم / سال اول / دانشگاه فرهنگیان بزد / تابستان ۱۳۹۵

چرا از یک ملت... او یک ملت بود!

امام خمینی (ره)

توهین - نکیم:

اگر نوجوانان و جوانانی که امروز با هویت جعلی در فضای مجازی گرامات انسانی را زیر پا می‌گذارند، با روش درست استفاده از این فضا آشنا بودند شاید ایران امروز به جای یکه‌تازی در توهین مجازی، یکه‌تاز تولید مجازی بود!

مصاحبه:

گفت‌وگو با معلمی که معلّم است!!

روش‌های نوین تدریس، تا چه حد!:

ما باید بدانیم تا زمانی که تمام تلاش آموزش و پرورش، پرورش نمره باشد، دانش آموز هم فقط منتظر گرفتن یک لقمه درس آماده هست!!

آزادی بیان:

آزادی در همه‌ی ملت‌ها، سقف دارد. سقف آزادی، رابطه‌ی مستقیم با قامت فکری مردمان دارد. با همت بلند مردمان، سقف بلند می‌شود.





امام کاظم علیه السلام می فرماید:

«... وَ سَاعَةً لِمَعَاشِرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ عِيُونَكُمْ وَيَخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ ...»

و بخشی از زمان را برای رفت و آمد با برادران دینی و مورد اعتمادی که کاستی ها و سستی های شما را به شما معرفی می کنند و در باطن برای شما اخلاص می ورزند، ویژه سازید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نشریه دانشجویی و سیاسی، انتقادی فرهنگی

- پردیس شهیدان پاک نژاد
- پردیس فاطمه الزهراء

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشگاه فرهنگیان یزد
مدیر مسئول: مجتبی خلیلی زارچی
سر دبیر: میلاد شریفی
طراح جلد و صفحه آرایی: مصطفی عادل
طراح داخل جلد: مریم حاجی حسینی
ویراستار: افسانه کارگر
دبیر هیئت تحریریه: فاطمه آقا عسکری
هیئت تحریریه: فاطمه آقا عسکری، مهدیه احمدی، مرضیه اکرمی، فاطمه جعفری ندوشن، مجتبی خلیلی زارچی، دلارام درویش پور، سعید دهقان منشادی، مهدیه دهقانی، فاطمه السادات سالاری، میلاد شاهی، مریم شجاعی، محدثه شریفی پیرجل، میلاد شریفی، عماد صفی، محمد جواد فلاح بنادکوک، مهناز فلاح یخدانی، افسانه کارگر، مجتبی کریمی زارچی، احسان منگلی
سرپرست بخش الکترونیک: زهرا دهقانی
مشاور بخش الکترونیک: میلاد اکرمی

● باتشکر از:

آقای دکتر فضل الله رضایی اردانی
آقای کاظم رحیمی نژاد
آقای عباس سلمانی
آقای محمد حسن لاله زاری

پل های ارتباطی:

✉ sobhomid95@gmail.com
📷 [@sobhomid_cfu](https://www.instagram.com/sobhomid_cfu)
🌐 www.sobhomidcfu.rzb.ir
📱 [@sobhomidcfu](https://www.facebook.com/sobhomidcfu)

رایانامه:
اینستاگرام:
نسخه الکترونیک:
کانال اطلاع رسانی تلگرام:



فهرست مطالب

- سخن سردبیر..... ۴
- خودسازی..... ۵
- پرکشیدن یک ملت..... ۶
- مردان همت..... ۸
- علی باز تنهاست..... ۹
- آزادی بیان..... ۱۰
- سخنان شیشه ای..... ۱۲
- ازدواج دانشجو معلمان..... ۱۳
- #توهین نکنیم..... ۱۴
- Twitter..... ۱۵
- گفت و گو با معلمی که معلم است؟!..... ۱۶
- روش های نوین تدریس، تا چه حد؟!..... ۱۸
- انشا گونه فکر کردن..... ۲۰
- انرژی مثبت..... ۲۱
- بهشت یا جهنم؟..... ۲۲
- شعر..... ۲۲
- سادگی یا پیچیدگی؟..... ۲۲
- بازی..... ۲۳
- چرک محبوب..... ۲۴
- کاریکاتور..... ۲۵
- سخن آخر مدیرمسئول..... ۲۶



● - از بهشتی پرسید:
روحانی هم می‌تونه تو
شورای شهر بره؟ گفت:
روحانی همه جا می‌تونه
بره به شرط این که علم
اون رو داشته باشه نه
این که تکیه‌اش به علوم
حوزوی باشه. گفت:
صرف روحانی بودن به
فرد صلاحیت ورود به
هر کاری رو نمیده.
(صد دقیقه تا بهشت
ص ۱۸)



سرسبز به خن

ای که بانامت جهان آغاز شد/ دفتر ما هم به نامت باز شد

دفتری کز نام تو زیور گرفت/ کار آن از چرخ بالاتر گرفت

روزی که در کنار دوستانم تصمیم به قدم نهادن در این راه گرفتیم شاید هیچ یک نمی‌دانستیم که چه راه سخت و پرپیچ و خمی را در پیش داریم، اما مولا علی (ع) به خوبی نقشه راه را برایمان ترسیم کرده بود: «پیروزی و موفقیت در زندگی باعث گریز و جذب تعدادی از دوستان می‌شود». امروز به خوبی بر حقانیت حرف آن حضرت رسیده‌ایم و خوش حالیم از داشتن دوستانی که در کنارمان هستند، افتخار همکاری با آنان را داریم، هم چنان بر سر عهد و قول خود وفادار مانده‌اند و ما را در هر شرایطی با وجود تنگ نظری‌های یک عده، تنها نگذاشته‌اند.

متأسفانه در حال حاضر فضای ایجاد شده در دانشگاه باعث شده که نشریه‌های دانشجویی از هدف و رسالت اصلی خود فاصله بگیرند، به راستی جز پرورش توانایی نوشتن و تحلیل مسائل در بین دانشجویان و آمادگی آنان برای عملکرد هر چه بهتر در کرسی‌هایی که به زودی کسب خواهند کرد، چه رسالتی را می‌توان به یک نشریه دانشجویی نسبت داد؟ اما این روزها شاهد فضایی بسیار دور از انتظار در بین نشریه‌های موجود هستیم.

دانشجو معلمانی که باید مفهوم "رقابت در عین رفاقت" را به حد اعلا در رفتار و کردارشان متبلور سازند، متأسفانه راه تخریب و تحقیر را در پیش گرفته‌اند و اخلاق مداری را که باید سرلوحه کار خود قرار می‌دادند به کلی فراموش کرده‌اند، بی شک متفاوت بودن در چنین محیطی هزینه سنگینی در پی خواهد داشت و تیم صبح امید آمده است تا با به جان خریدن این هزینه‌ها باردیگر اخلاق مداری را به فضای اینگونه فعالیت‌ها باز گرداند، همان‌گونه که سعدی بزرگ نیز ما را این چنین به این کار دعوت کرده است: «در همه حال نیک محضر باش/ تا همه وقت محترم باشی»

در عین حال خود نیز ادعای فضل نداریم و می‌دانیم در کار ما هم نقص و خلل‌هایی وجود دارد که در تکاپوی برطرف کردن آنان نیز هستیم.

امید است به زودی شاهد باشیم در دانشگاهی که مسئولین آن، اخلاق و اعتدال را به خوبی سرلوحه کار خویش قرار داده‌اند. ما نیز؛ که معلمان آینده کشور هستیم و نسلی که امام (ره) به آن‌ها امید بسته بود را تربیت خواهیم کرد؛ بار دیگر به بهترین نحو در رفتار، گفتار و عملکرد خود بروز دهیم.

در پایان نیز برخورد واجب می‌دانم تا بار دیگر تاکید کنم، ما بی‌صبرانه منتظر نقدهای منصفانه و بدور از غرض شما دوستان عزیز هستیم تا با رعایت آن‌ها بتوانیم به آنچه مورد انتظار است دست یابیم. هم‌چنین به‌عنوان کوچک‌ترین عضو تیم همدل و یک رنگ صبح امید با افتخار دست تک دوستانی که در این شماره افتخار حضور در کنارشان را داشتیم، به گرمی می‌فشارم و صمیمانه آرزو می‌کنم که در آینده نیز بتوانیم از وجود این عزیزان بهره‌مند باشیم.

بار خداوند!!

در این برهوت عاطفه، هر که را تتمه دلی برای مهر ورزیدن است، گرامی بدار و سرش را به سنگ جفا آشنا مکن.

خودسازی

محمد جواد فلاح
بناد کوکے

بی‌راهه قدم بر می‌دارد، هر چند انسانی خوب و متدین باشد.
اکنون اگر در راستای وجوب حفظ نظام کسی می‌خواهد طی طریق الی الله کند، بسم الله.

راه وجود دارد، تلاش کن برای تحقق هدف انقلاب اسلامی با تمام ظرفیت‌های خود. اگر عارفی، تمام عرفان خود را. اگر عالمی، تمام علم خود را. اگر طالبی، تمام خواست خود را برای تحقق تمدن اسلامی خرج کن.

اگر انسان می‌خواهد به درستی خودش را برای الله بسازد، راه خودسازی همین مسیر است و اگر می‌خواهد به سبک حسین (ع) خودسازی کند مسیرش این است.

اینجا تازه نقطه‌ای برای شروع است.

حکومت اسلامی است. در زمان امامت امام حسین (ع) این امر محقق نشده بود و تمام نگاه و اعمال امام در همه مسائل ریز و درشت، چه سخنرانی چه تربیت فرزند و چه حتی مسائلی مانند نام‌گذاری برای فرزندان و... جهت تحقق این امر بود.

حالا چند صد سال بعد از امام حسین (ع) در دوران امامت حضرت

ولی عصر (عج) این انقلاب و نظام اسلامی شکل گرفته است. و برای تحقق هدف اصلی خلقت، حفظ نظام از اوجب واجبات است و حال آنکه وجوب نظام

اسلامی برای تحقق هدف اصلی خلقت؛ یعنی خدا و قرب به او می‌باشد.

البته ناگفته نماند که این انقلاب یک شبه حاصل نشد بلکه تلاش علمای قبل و مبارزه آن‌ها با استبداد داخلی و استعمار خارجی، اقداماتی مانند مبارزه با امتیاز لاتاری و رویتر و امتیاز توتون تنباکو و... آن را رقم زد. همه اینها زنده بودن اسلام، پویا بودن آن و در جامعه بودن اسلام را نشان می‌دهد و زمینه را برای تحقق انقلاب اسلامی آماده کرده است.

تلاش برای حفظ نظام اسلامی در راستای حفظ اصل توحید در جامعه، می‌باشد و چه واجبی بالاتر از توحید.

تمام جهت‌گیری عرفا، علما، طلاب دانشجو و عوام و هر که بدنبال صراط مستقیم است (نه سبیل) باید برای حفظ نظام اسلامی باشد و اگر

جز این باشد، راه اصلی را گم کرده و

د ر

هدف اصلی خلقت انسان‌ها در زندگی محدود دنیا، خود خدا است. با نگاه توحیدی، همه چیز باید به سمت خدا باشد (انّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین). از این رو به گفته‌ی علما، هدف اصلی و همه جانبه انسان در این دنیا، قرب الهی است. شهید مطهری در این باره می‌فرماید: «این

توحید قرآن، تنها توحید فکری نیست که انسان فقط از نظر فکر، معتقد باشد که مبدأ و خالق عالم یکی است بلکه توحید در مرحله خاص انسان هم هست یعنی انسان از نظر اعتقاد، معتقد باشد که خالق عالم یکی است و از نظر هدف هم به جایی

برسد که خداوند را تنها هدف خود قرار بدهد و بس. طبعاً سایر هدف‌ها زاییده و منبعث از این هدف خواهد بود». (آزادی بندگی، ص ۲۱)

همه تلاش‌ها چه در هدایت خود و چه در هدایت دیگران باید برای قرب الهی باشد.

ائمه نیز که هادی این امت به سمت الله هستند تمام تلاش خود را برای برگرداندن جامعه و مردم به مسیر اصلی خود یعنی مسیری که به سمت خداست، می‌کردند. البته راهبرد اصلی آن‌ها برای تحقق این هدف، مبارزه حاد سیاسی بود یعنی مبارزه با یک هدف سیاسی.

آن هدف سیاسی چیست؟ عبارت است از تشکیل حکومت اسلامی و به تعبیر ما حکومت علوی. ائمه از لحظه وفات رسول الله تا سال دویست و شصت در صدد این بودند که حکومت الهی را در جامعه اسلامی به وجود بیاورند.

حالا چرا مبارزه حاد سیاسی؟

خوب، این مفصلاً جای بحث دارد ولی در اینجا همین نکته بس که برای هدایت خیل عظیم مردم، تقابل

جبهه حق با جبهه باطل و تحقق هدف اصلی خلقت، نیاز به نظام و تلاش برای حفظ نظام اسلامی در راستای حفظ اصل توحید در جامعه، می‌باشد و چه واجبی بالاتر از توحید.



تأیستان ۱۳۹۵ / دانشگاه فرهنگیان یزد



- به پدر گفته بود
می‌خواهم مثل باقی
مردم کار کنم، بدون
تعلل قبول کرده بود
و پرسیده بود: حالا
چه کار دوست داری؟
- روزنامه فروشی سر
چهارراه. از فردا هر
کی پسر بهشتی رو سر
چهارراه می‌دید، تعجب
می‌کرد. پسر عضو
شورای عالی انقلاب
روزنامه‌فروشی می‌کرد.
(صد دقیقه تا بهشت
ص ۹۸)



● - خیلی پشت بهشتی می‌زد، اواخر هم رفته بود تو کار پخش شب‌نامه، اتفاقی شد که به هم رسیدند. بهشتی بغلش کرد و بوسیدش. در گوشی گفت: مسائل ما با هم حل می‌شود. حل شد. محمد منتظری هم رفت جزو ۷۲ نفر. (صد دقیقه تا بهشت ص ۵۹)

ناگهان شعارها شروع شد. چند نفر از میان جمع فریاد زدند (مرگ بر سازش کار) عده‌ای دیگر برای عقب نماندن از قافله هم‌رنگ جماعت شدند و مرتب شعار می‌دادند. مرد بردبارانه سکوت کرد. دانشجویان از فضای سخت، علیه او در دانشگاه تهران سو استفاده می‌کردند و اجازه نمی‌دادند که او سخنرانی کند. مرد با این‌گونه شعارها آشنا بود پیش‌تر هم شنیده بود که از میان مردمش از میان همکارانش می‌گویند: بهشتی بهشتی طالقانی را تو کشتی، یا او را قدرت طلب و انحصار طلب می‌خواندند. او در میان تیرهای تهمتی که قلبش را نشانه گرفته بودند، هیچ هراسی نداشت. او با خدایش عهد کرده بود و خود را زندانی بغض حسودان نمی‌کرد. جان او عجین شده بود با ملکوت، به قول مولانا

(چون منزل ما خاک نیست گر به تن بریزد باک نیست/ اندیشه‌ام افلاک نیست ای وصل تو کیوان من).

ناگهان شعارها شروع شد. چند نفر از میان جمع فریاد زدند (مرگ بر سازش کار) عده‌ای دیگر برای عقب نماندن از قافله هم‌رنگ جماعت شدند و مرتب شعار می‌دادند، مرد بردبارانه سکوت کرد.

چشمان پرجذبه اش از خستگی ناپذیری در برابر سختی‌ها حکایت می‌کرد. امام خمینی سید محمد بهشتی را فراخوانده بود. نیمه‌ی اسفند بود روزهای پرآشوب زندگی شهید بهشتی که به

قول خودش حرف‌های شاخ‌دار برایش می‌ساختند، تا نتواند کار کند. اما آن روز حس می‌کرد که حتماً امام باید با او کار مهمی داشته باشد، روبه روی امام که نشست فهمید که این‌بار، مسوولیتی سخت‌تر در پیش است ابتدا از پذیرفتن این کار سرباز زد و هزاران بهانه آورد اما امام نگاهی به او کرد و گفت: «اگر شما باشید خیالم راحت‌تر است»، بهشتی گفت: «اگر تکلیف کنید، می‌مانم»، امام پاسخ داد: «تکلیف می‌کنم». این تکلیف معنای دیگری داشت که به بهشتی حال خوشی هم داده بود. در این فضای مه آلودی که امام هنوز به او اطمینان داشت، انگار امام می‌دانست لشکر کشیده‌اند تا بهشتی را از میان بردارند. اکنون او دیگر حکم ریاست دیوان عالی کشور را

تیر تمام روزنامه‌ها از ریاست او می‌گفتند حالا کودک انقلاب کم کم داشت پا می‌گرفت. بهشتی که روزها برای رسیدن به انقلاب آرمانی تلاش می‌کرد. حالا پرمشغله‌تر از روزهای قبل از انقلاب بود. اما زنجیر دنیا را از پای خود باز کرده بود تا بتواند ثابت کند اسلام

حقیقی تا اسلام کنونی فاصله زیادی دارد. اکنون باید مسیر جدیدی را آغاز می‌کرد. بهشتی به سختی و کار عادت کرده بود. اما این بار شهر نامهربان شده بود. بهشتی به چند ماه قبل می‌اندیشید که امام دستور داده بودند تا هرچه سریع‌تر قانون اساسی نوشته شود. نایب رییس مجلس که اداره جلسات با او بود تلاش می‌کرد تا از تفرقه جلوگیری کند. بهشتی

از آنجا احساس کرد که وظیفه‌ی سنگینی برعهده دارد، مبدا که انقلاب اصیل دچار تنگ نظری‌ها یا اصلا برداشت‌های غلط دیگران شود. از همان مجلس دشمنی با او آغاز

شد.

بهشتی باید می‌جنگید او یک روحانی معمولی نبود.

«به تو می‌گویند عالم، نمی‌گویند معصوم. به تو می‌گویند مافوق نمی‌گویند معصوم. در نظام اسلامی فقط یک مقام غیر مسوول است آن هم خداست. بقیه همه مسوول هستند. فرد مادون که در برابر مافوقش در برابر هر انتقادی می‌شوند که «من رییس توهستم، پس انضباط اداری و تشکیلاتی یا حزبی کجا رفته؟ باید به او به دیده‌ی مافوق ننگرد. این طاغوتی است که بر مسند کبرپایی تکیه زده و شایسته اطاعت و فرمانبرداری نیست».

هنگامی که بهشتی این سخنان را ایراد می‌کرد عصبانی بود، ناراحت بود، مگر این بود مردم سالاری اسلامی. مردم با شنیدن این سخنان بهشتی را تحسین

می‌کردند و هر روز به او علاقه مندرتر می‌شدند به قول خودش: «من تلخی برخورد صادقانه را بر شیرینی برخورد منافقانه ترجیح می‌دهم». در این همین روزها مواظب

اسناد تحریر شده بهشتی را به عنوان رابط آمریکا معرفی می‌کند که حاضر شده است تمام شرایط را بپذیرد و سازش کند. تهمت‌ها، شایعه‌ها بیش از پیش دهان به دهان می‌چرخد.

دشمنان هم بود که از فضای متلهب کشور سو استفاده نکنند. منافقان از هر فرصتی استفاده می کردند تا با تهمت ها بهشتی را منزوی کنند اما او فقط صبوری می کرد و گاهی به ناچار لب می گشود که همه حکایت از مظلومیت او داشت. او می گفت: «اسلام به ما آموخته است که نسبت به دشمنان دورغ نگوییم، تهمت و افترا نزنیم و فحش ندهیم».

با همین اندیشه و متانت دشمنانش همیشه مغلوب می شدند.

اما تنگنای سخت داستان بهشتی با آبان ۱۳۵۸ و تسخیر لانه ی جاسوسی آمریکا بازمی گردد. به دستور امام تمام اسناد بدون تحریف

باید چاپ شود در میان اسنادی هم که بهشتی با سفارت آمریکا مذاکره کرده است وجود دارد اما به طرز عجیبی این اسناد دزدیده می شود و مدتی بعد با تحریف بسیار چاپ می شود. اسناد تحریف شده بهشتی را به عنوان رابط آمریکا معرفی می کند که حاضر شده است تمام شرایط را بپذیرد و سازش کند. تهمت ها، شایعه ها بیش از بیش دهان به دهان می چرخد. اما اصل اسناد از چیز دیگری حکایت می کرد. اسناد آمریکایی او را فردی با اعتماد به نفس بالا، با رفتار محترمانه و غیر احساسی معرفی می کنند که از مواضع انقلاب دفاع می کند و برای بهبود روابط با آمریکا

حاضر نیست به هیچ خفتی تن دهد. بهشتی از مردمی می گوید که از انقلاب دفاع می کنند و این که آمریکا فقط شعار بدهد کافی نیست باید در عمل به ایران ثابت شود که آمریکا از انقلاب دفاع می کند اما او بیان کرد رهبری انقلاب خواهان مرزهای باز با دنیا است و نه بسته همچنین خوهان روابط دوستانه با غرب هستند.

بهشتی در برابر تهدید نظامی نماینده آمریکا می گوید: «شهادت برای ما و این ملت عزیز یک آرمان مطلوب و یک معشوق است، تو داری ما و ملت ما را به شهادت و کشته شدن در راه خدا تهدید می کنی؟ شما غربی های متریالیست مادی که جز این زندگی مادی به هیچ چیز دیگر معتقد نیستید، باید اینگونه فکر کنید...»

فکر کنید ...»

او در مذاکره اجازه نمی داد که به موجودیت ایران اسلامی تعرض شود و در عین حال منطقی و قاطعانه برخورد می کرد اما متاسفانه عده ای از دشمنان او که مانند همیشه دنبال فرصت بودند تا بهشتی را از میدان جاهد به در کنند، علم جنگ با او را برافراشتند. این بار جنگ را به در و دیوار شهر کشاندند، دیوارها نوشته بودند ((مجاهد منافق)) یا ((خط بهشتی خط برژینسکی)).

سخرانی بنی صدر در اسفند ماه ۱۳۵۹ منافقان علیه بهشتی شعار می دادند.

فردای آن روز بهشتی در مصاحبه اش این چنین پاسخ داد: «من چیزی نیستم که برله ام یا علیه ام شعار بدهند، فکر می کنند که من نقش اساسی داشته باشم در جلوگیری از انقلاب اصیل ما از اسلام، ملت ما می داند که ما مظلوم بودیم و چه ظلم ها بر ما شده است».

سرچشمه تهران صدای مهبی را شنید. کم کم صدا کل تهران را فراگرفت. مردم به سمت ساختمان حزب جمهوری می رفتند. حالا همه فقط زیرلب دعا می خوانند تا بهشتی و دوستانش زنده باشند اما زود فهمیدند او نیز به شهدا پیوسته است. حالا دیگر کل ایران

عزادار شده بودند. این مردم نمی دانند که ناگهان چه زود دیر می شود، در تیرماه گرم تابستان شهر سرد و یخ زده شده بود. ایران بغض کرده بود انگار از ناجوانمردی و حسادت رنجیده بود که بزرگ مردش را زود از او گرفته بود. مردم نمی دانند مردان بزرگ با شهادت می روند اما آنچه می ماند، روزگاری است که با آنان مدارا نکرد.

شهید بهشتی از میان ملتی رفت که عده ای با نام دوست خنجر حسادت را در آتش تهمت داغ کردند و بر قلبش زدند، عده ای دشمن می خواستند خط فکری او را از میان بردارند تا نتواند اسلام راستین را به مردم بشناساند. و در این میان عده ای جاهل بدون در نظر گرفتن خط امام خمینی هیزم های آتش دشمنی با او را حمل می کردند. شهید بهشتی یا شهید بهشتی ها خود خط فکری هستند و گرنه به قول خودش: «انقلاب ما انقلاب ارزش ها است. من مکرر در رابطه با خودم و دوستانم عرض کردم که دوستان عزیز مبدا ما را به جای ارزش ها بشناسند». از بهشتی می ترسیدند زیرا می دانستند او پاسدار ارزش ها است، انقلاب کرده اند تا خورشید رحمانیت اسلامی بر سرزمین بتابد. اسلام از صدر دشمنان زیادی داشته است و اکنون برای حذف نیروهای اصلی آن در زمان حاضر تلاش می کند. امام خمینی در مراسم شهید بهشتی می گوید: «آنچه من برای ایشان متأثر هستم، در برابر شهادت ایشان ناچیز است، آن مظلومیت ایشان بود».

داستان فاجعه ی هفت تیر از دوسال قبل یا شاید بیشتر آغاز شده بود و در آن روز به اوج خود رسید. بهشتی دیگر شهید بهشتی شده بود. روزشمار زندگی کوتاه او از بعد از انقلاب خلاصه می شود از تشکیل حزب جمهوری با آقایان: مطهری، موسوی اردبیلی، باهنر، مهدوی کنی، خامنه ای، طالقانی، بازرگان و سحابی که در آن واقعه حضور نداشتند. عضویت در مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی - ریاست دیوان عالی کشور. او رکود را نپذیرفت و در میان تمام این ها آنقدر از ترانه ی اسلام در گوش های ملت زمزمه کرد و چنان آن را زندگی کرد تا شد یک ملت...

برگرفته از مستند یاد یار، روایت فتح و سخرانی های شهید آیت الله سید محمد بهشتی حسینی



تأسیسات ۱۳۹۵/ دانشگاه فرهنگیان یزد



لامپ خونه سوخت. رفتند از تعاونی دادگستری لامپ خریدند. بهشتی ناراحت شد. گفت من این جا کار شخصی می کنم، باید لامپ رو از مغازه معمولی با قیمت خودش بخرد. لامپ رو پس داد. لامپ خریدند از یک مغازه معمولی با یک قیمت معمولی. (صد دقیقه تا بهشت ص ۵۲)





● - گزارشات و تحقیقات
ثابت کرده بودند که دو
قاضی تخلف کرده‌اند.
گفت: باید علنی
محاکمه بشند تا همه
ببینند نظام اسلامی
اهل تساهل با مسئول
خاطی نیست. هر دو
محکوم شدند؛ علنی.
(صد دقیقه تا بهشت
ص ۶۲)

مردان همت

مقام معظم رهبری:

مسئله‌ی دفاع از حرم، از مسئله‌های عجیب و شگفت تاریخ است که جوانانی از ایران و کشورهای دیگر با ایمان و انگیزه‌ی قوی از همسر جوان، کودک خردسال و زندگی راحت خود می‌گذرند و در یک کشور غریب، در راه خدا مجاهدت می‌کنند و در این مسیر به شهادت می‌رسند.

فناپذیر آن است، من غلام کسی هستم که دارای همت و اراده است از هر چیزی که موجب وابستگی‌ست، رها و آزاد است. آری همین اراده بود که باعث شد بزرگ‌ترین مردان خدا از جمله امام حسین (ع) سرور و سالار شهیدان، در راه رضای خدا و بر پای پی‌چم اسلام از همسر و عزیز دردانه‌های خویش دست بکشند. اما از این فداکاری‌ها در کشور عزیزمان هم کم نیست و ما هم از این انسان‌های با ارزش کم نداریم؛ انسان‌هایی که سی سال پیش با جان‌بازی در راه وطن و فداکاری حسین‌گونه سال‌هاست که امنیت را به این کشور هدیه دادند.

اما صبر کنید هنوز هم تمام نشده است، هنوز هم داریم از این با همت‌ها...
بله درست حدس زده‌اید، مدافعان حرم همان فرشته‌هایی که برای رهایی از ظلم و گرفتن کمک، به فریادهای مظلومانه‌ی مسلمانان جهان جواب می‌دهند و لبیک‌گویان به حکم جهاد رهبر خویش (حضرت ایت الله العظمی سید علی خامنه‌ای) به کشورهای همسایه رفتند و با جان‌فشانی و ایثار، نشان می‌دهند که برای والاترین ارزش‌ها، تلاش بی‌وقفه نیاز است و راه، سخت و جانفرساست اما دل آسمانی مدافعان حرم دئم این نجوا را زمزمه می‌کند: «دقیق تر ببین حرم نزدیک است».

معراجی‌های حرم دعاهايمان را بدرقه راهتان می‌کنیم...
قال رسول الله (ص):

هر کس فریاد مظلومیت مسلمانان را بشنود و به داد او نرسد مسلمان نیست.

بودن و وابسته بودن به امور صرفاً دنیوی و مادی، نکوهیده شده است.
لکن انسان برای رسیدن به ارزش‌های متعالی باید در برابر وابستگی ایستادگی کند و به وارستگی برسد.

آیا کسی هست تا برای رضای خداوند، از علایق خود بگذرد؟

کسانی را می‌شناسیم که مثل خیلی از انسان‌ها خانواده و فرزندان‌شان را دوست دارند اما عدم وابستگی باعث شد مصداق این آیه بشوند:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»

«آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند، و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آنها پیروز و رستگارند!»

انسان‌هایی که با عزم آهنینشان به کوه دماوند هم استواری را ییاد دادند و از غیرتشان دماوند به هیجان آمد و فوران کرد...

مردان خدا مثل گنجشکی نبودند که پاهایشان را به سنگ بسته باشند و در پرواز کردن ناتوان باشند؛ بلکه مردان همت، سنگ وابستگی را از وجودشان رها کردند و معراجی شدند.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
این بیت از دیوان حافظ بزرگ‌ترین غزل سرای قرن هشتم که غزلش شهره‌ی آفاق است - را بررسی می‌کنیم:

حافظ در این بیت می‌فرماید من غلام کسی نیستم که مرکب گران قیمت سوار است یا لباس‌های فاخری بر تن دارد و مخلص کلام، وابسته به این دنیا و متعلقات

از همان کودکی آسمانی بود. پدرش را خیلی دوست داشت، همیشه همراه پدر به نماز جماعت می‌رفت و مکبر مسجد بود. محرم که می‌شد سربند (یا حسین) می‌بست و تمام فکرش سینه‌زنی در هیئت بود و در آن هنگام که با دو دست کوچکش به سینه می‌زد، به عکس شهدای داخل حسینیه خیره می‌شد؛ انگار صدایی در قلبش می‌گفت که تو هم باید راه صاحبان این عکس‌ها را انتخاب کنی...

مسئله‌ی دفاع از حرم، از مسئله‌های عجیب و شگفت تاریخ است که جوانانی از ایران و کشورهای دیگر با ایمان و انگیزه‌ی قوی از همسر جوان، کودک خردسال و زندگی راحت خود می‌گذرند و در یک کشور غریب، در راه خدا مجاهدت می‌کنند و در این مسیر به شهادت می‌رسند.

وقتی اهدافم پررنگ‌تر است زندگی را بیشتر دوست دارم و زندگی را به خاطر رسیدن به تو و آسمانی شدن دوست دارم، دوست دارم معراجی شدن را...
زندگی را دوست دارم شما چطور؟
آیا کسی از دوستش می‌گذرد؟
آیا کسی از دوستانش و یا عزیزانش می‌گذرد؟

از خانواده و یا از پدر مادرش چطور؟

خداوند منان این جهان را باطل و بیهوده خلق نکرده است و دنیا با تمام ظرافت‌ها و جزییاتش خالی از حکمت نبوده است. در مورد علایق و رغبت‌های انسان هم هیچ میل و علاقه‌ی طبیعی و فطری‌ای نیست که بی‌حکمت باشد.

اما عده‌ای علاقه داشتن به دنیا را مذموم می‌شمارند در صورتی که با بررسی آیات قرآن و احادیث متوجه می‌شویم دلخوش

ابتدا از خوانندگان محترم باید عذرخواهی کنم، چرا که در مقامی ایستاده‌ام که باید از علی(ع) سخن بگویم با آنکه می‌دانم سخن محدود از منبع نامحدود، بسی دشوار است.

در تاریخ اسلام ستایش و تجلیل از علی(ع)، شاید به اندازه‌ای شده باشد

که بتوان گفت می‌توانیم کتابخانه‌ای بزرگ از اشعار و مقالاتی که راجع به کرامت‌های آن حضرت سروده و نوشته شده است، بیاییم اما متأسفانه وقتی امروز دانشجویی از استاد خویش می‌پرسد که برای شناخت حضرت علی(ع)

چه کتابی بخوانم یا به چه متونی سر بزنم، آن استاد ناگزیر است انگشت بر دهان گیرد و به فکر فرو رود و در نهایت بگوید فردا اسم کتاب را برایت می‌آورم.

این گله‌ای است که من نه تنها به نمایندگی از خود بلکه به نمایندگی از تمام مردم دنیا از دانشمندان و متفکران دارم چرا که امروز در مملکتی که مدام نام علی(ع) لق لقه‌ی زبان ماست شناخت علی برایمان حاصل نیست.

سوالی ذهنم را مشغول کرده است که همه را به چالش پاسخ به آن دعوت می‌کنم. چرا باید امروز اگر

دانشجویی بخواهد راجع به یک موسیقی‌دان آلمانی مطلب پیدا کند، دهها منبع و کتاب برایش حاصل می‌شود اما کتابی که حضرت علی(ع) را کامل معرفی کند پیدا نمی‌شود؟

این یک درد بزرگ است. دردی است که باید در خلوت خود به تنهایی تمرین حق هقشان کنیم بی آنکه این درد دواپی داشته باشد.

بنظر من باید علی(ع) را آنچنان که هست بشناسیم نه آنچنان که می‌خواهیم. محبت به علی(ع) اگر او را نشناسیم برابر است با محبت به همه ملت‌های دیگر نسبت به هر کس دیگر. حضرت علی(ع) اگر

معلوم نباشد که کیست و چه می‌گوید

و چه می‌خواهد و تشییعی که معلوم نباشد اصولش چیست، هدفش چیست، راهش کدام است این علی و این مذهب از نظر تاثیرش روی بشر و جامعه و زندگی مساوی است با

هر شخصیت دیگر و هر مذهب دیگر. محبت به حضرت علی(ع) به تنهایی نجات دهنده نیست بلکه شناخت او و راه و رسمش هم لازم است.

و من امروز رسالت معلمی خود را این می‌دانم که حضرت علی(ع) را به شاگردانم بشناسانم، چرا که شناخت علی(ع) و راه و رسم او به هر دانش آموز، نمونه‌ای است از ساختن یک شیعه‌ی واقعی نه شیعه‌ی ظاهری!

من به عنوان یک معلم می‌خواهم دانش آموزی را تربیت کنم که با وجود او دیگر نیازی نباشد علی(ع) بر چاهی زانو بزند و آهسته آهسته اشک بریزد. می‌خواهم دانش آموزی را تربیت کنم که علی(ع) را در زندگی درک کند نه اینکه بعد از مدتی او را ترک کند. می‌خواهم دانش آموزی را تربیت کنم نه بسان کسانی که شبی با علی(ع) در صفین بیعت بستند و صبح دگر نقض پیمان کردند. می‌خواهم دانش آموزی را تربیت کنم که نه بسان کسانی که نمک از دست علی خوردند و دگر روز نمکدان شکستند.

می‌خواهم دانش آموزی را تربیت کنم که علی وار زندگی کردن را نه تنها زمزمه، بلکه آن را زمزمه کند و در نهایت می‌خواهم دانش آموزی را تربیت کنم

که حب علی(ع) را همراه با شناخت او در ذهن و عمل، داشته باشد.

به امید روزی که همه‌ی ما معلمان به این رسالت دست یابیم.

من به عنوان یک معلم می‌خواهم دانش آموزی را تربیت کنم که با وجود او دیگر نیازی نباشد علی(ع) بر چاهی زانو بزند و آهسته آهسته اشک بریزد.

چرا باید امروز اگر دانشجویی بخواهد راجع به یک موسیقی‌دان آلمانی مطلب پیدا کند، دهها منبع و کتاب برایش حاصل می‌شود اما کتابی که حضرت علی(ع) را کامل معرفی کند پیدا نمی‌شود؟



- غذای زندانش نان و آب بود. به شوخی و تمسخر می‌گفتند: خوش‌مزه است! گفت: اگه بیرون هم از اینا خورده باشی بله، خوش‌مزه است. بعدها شد رئیس دیوان عالی کشور، اغلب روزها غذایش نان و ماست بود. (صد دقیقه تا بهشت ص

علی باز تنهاست

آزادی بیان

عقیده و بیان آن، تاکید شده است: «هرکس حق دارد از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود. این حق متضمن آزادی در تغییر

کوتاه باشد، سقف آزادی هم به همان نسبت کوتاه می‌شود. وقتی سقف آزادی کوتاه باشد، آدم‌های بزرگ سرشان آنقدر به سقف می‌خورد که حذف می‌شوند. آدم‌های کوتاه‌فکر اما راحت جولان می‌دهند. بعضی از آدم‌های بزرگ هم برای بقا، آنقدر سرشان را خم می‌کنند که کوتاه می‌شوند. آن وقت سقف‌ها مدام پایین و پایین‌تر می‌آید و مردم بیشتر و بیشتر قوز می‌کنند، تا اینکه تا کمر خم می‌شوند و دیگر نمی‌توانند قد راست کنند. آزادی مردم، می‌شود یواشکی و زندگی شان می‌شود جهنم...! در جامعه‌ای که مردم در مقابل ظلم سکوت کنند؛ در مقابل سیاست، اقتصاد و... بی تفاوت و ناآگاه باشند؛ جنایتی رخ می‌دهد که سزاورشان است.

آزادی در همه‌ی ملت‌ها، سقف دارد. سقف آزادی، رابطه‌ی مستقیم با قامت فکری مردمان دارد. با همت بلند مردمان، سقف بلند می‌شود.

آزادی بیان و اظهار عقیده، از مهم‌ترین مظاهر آزادی انسانی است؛ اسلام، آزادی بیان را جزء حقوق مسلم انسانی شمرده و به انسان، از آن جهت که انسان می‌باشد این آزادی را داده است. در همین راستا، بیان و قلم که جلوه‌های این نوع آزادی است مورد تقدیس و تکریم قرار گرفته است. (الرحمن/ آیه ۵۴)

خداوند متعال، نعمت بیان را در ردیف نعمت خلقت و آفرینش انسان برشمرده و به قلم و آنچه از آن می‌تراود سوگند یاد نموده است. امام صادق^(ع) محیطی را که در آن، آزادی بیان و عقیده باشد، تبلور زندگی خوب و انسانی می‌شمارد. آبادانی یک کشور از روی میزان آزادی‌اش سنجیده می‌شود نه حاصلخیزی‌اش! حجت‌الاسلام حسن روحانی در این زمینه می‌گویند: «بگذارید فضا باز شود، نباید بگذاریم اندیشه یا نقدی زیرزمینی شود».

در ماده ۱۸ و ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بر ضرورت آزادی

شهید بهشتی:

«بخش اول آزادی، آزادی در اندیشه و عقیده است. هر انسانی در داشتن و انتخاب عقیده، آزاد است. اصلاً عقیده و باور، قابل تغییر نیست. کسانی که می‌خواهند از راه‌های مختلف، باور و اعتقاد و محبت را به مردم تحمیل کنند، عوضی می‌روند. این‌ها بدباوری و کینه‌ی مردم را متوجه خودشان می‌کنند. اصولاً دین تحمیلی نیست، اعتقاد دینی هم تحمیلی نیست... در جمهوری اسلامی ایران، همه باید آزاد بیندیشند و آزاد جستجو کنند و نسبت به هر چیزی آزادانه، آنچه را حق می‌یابند بپذیرند و دنبالش بروند».

آزادی، برترین ساز و کار برای هماهنگ کردن همه‌ی توانایی‌ها و ظرفیت‌های انسانی و به کارگرفتن امکانات بشری در راه خدمت به جامعه است. هیچ کس نمی‌تواند در جامعه محروم از آزادی، توانایی‌هایش را پویا و موهبت‌های الهی را بالنده سازد و حتی خدمت کند. آزادی یعنی به رسمیت شناختن کرامت انسان و خوش‌گمانی به انسان، حال آنکه نبودش یعنی بدگمانی به انسان و کاستن از کرامت او. کسی می‌تواند آزادی را محدود کند که به فطرت انسانی، کافر باشد. فطرتی که قرآن کریم می‌فرماید: «فَطَرَتَ اللّٰهَ التّٰی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا».

شهید بهشتی (ره) می‌فرمایند: «انسان بالفطره خواهان آزادی است، می‌خواهد خودسازی داشته باشد، خودش، خودش را بسازد... مبدا مسلمان بودن و مسلمان زیستن را بخواهید بر مردم تحمیل کنید، که اگر تحمیل کردید آن‌ها علیه این تحمیل‌تان طغیان خواهند کرد...»

آزادی در همه‌ی ملت‌ها، سقف دارد. سقف آزادی، رابطه‌ی مستقیم با قامت فکری مردمان دارد. با همت بلند مردمان، سقف بلند می‌شود. در جامعه‌ای که قامت تفکر و همت مردم



● - به جمع رو کرد و گفت: قدرت اجرایی و مدیریتی رجوی به درد نخست‌وزیری می‌خوره. حیف که التقاط و نفاق داره، اگر نداشت مناسب بود. تو بدترین حالت هم، انگشت می‌گذاشت روی نکات مثبت. (صد دقیقه تا بهشت ص ۳۳)

مذهب یا عقیده

و همچنین

آزادی در

اظهار عقیده

و ایمان و شامل

تعلیمات مذهبی و

اجرای مراسم دینی

است، و هرکس می‌تواند

از این حقوق انفرادی یا

اجتماعی به طور خصوصی یا

عمومی برخوردار باشد. هرکس

حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام و سایل

علی^(ع) فرموده‌اند: «رأی‌ها را برخی بر برخی دیگر عرضه کنید که رأی درست این گونه پدید می‌آید، همچون شیری که برای بیرون کردن کره آن، در میان مشک می‌ریزند و می‌زنند». اسلام، طالب محیط و جامعه‌ای است که انسان‌ها بتوانند در آن، آزادانه به اظهار رأی و عقیده خود در امر جامعه و یکدیگر بپردازند، تا در پرتو تضارب آرای موافق و مخالف، گزینش بهترین رأی میسر گردد. آقای دکتر ظریف در این باره می‌گویند: «تا معترض و منتقدی نباشد؛ پیشرفتی صورت نمی‌گیرد».

رمز ترقی اندیشه‌ها و بهره‌های ناشی از آن، در اظهار نظر و تضارب آرا نهفته است. ابتکار و خلاقیت، مرهون محیط آزاد اجتماعی می‌باشد. آزادی گفتار، وحدت و همبستگی را در جامعه گسترش می‌دهد و با کاهش کینه‌ها، نقاط ضعف، سستی

اسلام، طالب محیط و جامعه‌ای است که انسان‌ها بتوانند در آن، آزادانه به اظهار رأی و عقیده خود در امر جامعه و یکدیگر بپردازند

و نارسایی‌های پنهان یک جامعه را آشکار می‌کند و در نهایت، مانع از بروز استبداد، اختناق و طغیان اجتماعی می‌گردد؛ در مقابل، جلوگیری از بروز افکار و عقاید، موجب تنبلی مغزها و سلب قوه ابتکار می‌گردد؛ افراد، قالبی بار می‌آیند؛ جوانه‌های استعداد می‌خشکد؛ حرکت و تحول افول می‌کند؛ زمینه نفاق،

اختلاف، پنهان‌کاری و نافرمانی به وجود می‌آید و موجبات انحراف و بدعت نیز پدیدار می‌گردد. اگر آزادی بیان از ما گرفته شود، همچون گوسفندان زبان بسته و ساکتی می‌شویم که به سمت کشتارگاه هدایت می‌شوند.

حجت‌الاسلام حسن روحانی می‌گویند: «مساله آزادی بیان و نقد و فعالیت احزاب، به عنوان یک اصل اساسی در کشور است. کشوری می‌تواند به رشد و توسعه دست پیدا کند که آزادی بیان و نقد در آن وجود داشته باشد، در واقع توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی امکان پذیر نیست». علاوه بر این، ایشان در برنامه اجتماعی و فرهنگی خود اعلام کرده بودند: «امنیت مردم منحصرأ جلوگیری از ورود بیگانگان به کشور نیست.

ممکن و بدون ملا حظات مرزی آزاد باشد». در اسلام، افکاری هستند که نیاز به بحث و بررسی دارند و باید در جایگاه خود طرح و با بحث و گفتگو شفاف سازی شوند، چنانکه امیرالمؤمنین

یکی از موارد امنیت، امنیت مال، حیثیت، جان و آزادی بیان ملت است». متأسفانه برخی فکر کرده‌اند که اگر کسی انتقاد کند حتماً به نظام ضربه می‌زند؛ برخی نیز با فرافکنی و سر خود را زیر برف کردن، همه اشتباهات خود را یا به منتقدان داخلی یا به دشمنان خارجی نسبت می‌دهند و خود هرگز مسئولیت کرده‌های خود را نمی‌پذیرند.

برخی دیگر هم قرائتی اشتباه از اسلام را نسخه پیچی می‌کنند و به خورد جوانان ما می‌دهند و نتیجه آن هم وضعیتی است که اکنون شاهد آن هستیم؛ همچنان که در طول تاریخ، حکام جبار از دین استفاده‌های ناروایی کرده‌اند و استبداد دینی را به خدمت مقاصد شوم خود درآورده‌اند. در تاریخ مسیحیت سردمداران کلیسا به نام دفاع از دینان چه بسیار زبان‌ها را بریده و قلم‌ها را شکسته‌اند و در تاریخ اسلام نیز، با آن همه توصیه‌ها و سیره روشن پیشوایان صدر اسلام، به آزادی بیان، در زمان تسلط و نفوذ بنی امیه و بنی عباس، از دینان سوء استفاده‌های بی‌شمار کردند و به اسم دین، به

متأسفانه برخی فکر کرده‌اند که اگر کسی انتقاد کند حتماً به نظام ضربه می‌زند؛ برخی نیز با فرافکنی و سر خود را زیر برف کردن، همه اشتباهات خود را یا به منتقدان داخلی یا به دشمنان خارجی نسبت می‌دهند و خود هرگز مسئولیت کرده‌های خود را نمی‌پذیرند.

قلع و قمع بسیاری از زبان آوران و بزرگان دین پرداختند. شما بدانید هر آن چیزی که اجازه‌ی نقد شدنش داده نشود، شك برانگیز است به قول دکتر شریعتی در مملکتی که فقط صاحبان قدرت حق حرف زدن دارند، حرفی را باور نکنید.

کلاغ از طوطی سوال کرد که برای چه در قفس هستی؟ طوطی جواب داد: برای اینکه من حرف می‌زنم! گاهی تاوان حرف زدن، قفس است.

اندیشه را باید با اندیشه پاسخ داد. بشری که حق اظهار عقیده و بیان اندیشه خود را نداشته باشد، موجود زنده به شمار نمی‌رود.

چه خوب است یاد بگیریم که اگر جرأت زدن حرف حق را نداریم لاقلاً برای آنان که حرف ناحق می‌زنند کف نزنیم.

شما بدانید هر آن چیزی که اجازه‌ی نقد شدنش داده نشود، شك برانگیز است

مهناز فلاح یخدانی
فاطمه جعفر ندوتی

۱۱
نشیمن
تابستان ۱۳۹۵ / دانشگاه فرهنگیان پرد



– چراغ قرمز اول رو که رد کرد بهشتی خیلی تحمل کرد که چیزی نگه. دومین چراغ بود که دیگه صداس در اومد. گفت: اگه از این هم بگذری دیگه نمی‌شه پشت سرت نماز خونند. تکرار گناه صغیره... طرف با حالت حق به جانبی گفت: این‌ها قانون طاغوته باید سرپیچی کرد. بهشتی با ناراحتی دست گذاشت رو داش‌بورد و محکم گفت: این‌ها قوانین انسانیه، عین انسانیت... (صد دقیقه تا بهشت ص ۶۵)



● - «خیانت‌های بهشتی!»
 خیانت‌های بهشتی! کار هر روزش بود؛ روزنامه مجاهدین خلق رو می‌گرفت رو دستش و سر چهارراه داد می‌زد. بهشتی می‌گفت: چه نوجوان باهمتی! چقدر در مسیر خود جدی است! از جدیت نوجوان خوشش اومده بود چهارراه، مسیر هر روزش شده بود... (صد دقیقه تا بهشت ص ۴۰)

سخنران شیشه‌ای

«چاکر» و «مخلص» بگفتن‌ها چه سود؟

قال الصادق (ع):

«من لم یُصدّق فعله قوله فلیس بعالم»
 (کسی که کارهایش تأکید کننده‌ی گفتارش نباشد، عالم نیست).

قابطه‌ی فرهنگیان تأثیر شگرفی در جان فرهنگ جامعه دارند. اندیشه، رفتار و کلام آن‌ها ابزار این تأثیرگذاری است که در این مطلب عجلالتا به بررسی کلام می‌پردازیم. از اهل فرهنگ، ادب و هنر انتظار می‌رود تمیز سخن بگویند. باطل‌گویی و به کار بردن برخی واژگان در کلام، دور از شأن افرادی است که در ایجاد بنیان‌های فرهنگی جامعه سهم بسزایی دارند.

بارها شنیده‌ایم؛ در مکالمات روزمره کلماتی به کار برده می‌شود که در عادات گفتاری ما نهادینه شده است. این شیوه‌ی گفتار، لذت آنی در مخاطب به وجود می‌آورد و در عین حال بوی تملق و چاپلوسی از آن بر می‌خیزد. انگار که طرف مقابل می‌تواند گفته‌ی خویش را به حیطه‌ی عمل برساند! لاجرم جهت یادآوری شما مخاطبین عزیز نمونه‌هایی از این کلمات و اصطلاحات را در ذیل انشاء میکنم. همانند:

«مخلصم»، «چاکرم»، «خاک پاتم»، «فداتم»، «قربانت» و...

برخی به علت تأثیر گذاری از محیط اجتماعی، با این واژگان اخت گرفته‌اند و به صورت عادت درآمد است. به‌طوری که حتی به جای سلام کردن می‌گویند: «چاکریم» و اصطلاحاتی از این قبیل.

و عده‌ای دیگر هم جهت ابراز ارادت، چون واژگان جایگزین ندارند از این شیوه‌ی سخن گفتن استفاده می‌کنند.

وقتی احوالات آنان را جو یا می‌شوی، می‌گویند: خیلی «نوکرتم» و اصطلاحاتی از این قبیل.

بماند که این شیوه از گفتار (به ظاهر) مد شده است و حتی برخی هنرمندان که احراز پایگاه اجتماعی خود را مدیون امور فرهنگی و هنری هستند، در صفحات مجازی خود برای جذب

مقطعی مخاطب، ابایی از گفتن این کلمات ندارند. به هر حال نکته‌ی مشترک هر کدام از موارد فوق، این است که شائبه‌ی چرب زبانی دارد و این در حالی است که خاطیان سخن در این مهم، ذره‌ای زحمت تأمل و تعمق، راجع به معنای چنین واژه‌هایی را به خود نمی‌دهند.

برای روشن‌تر شدن مطلب، همین بس است که تنها یک واژه از واژگان نهی شده را بررسی کنیم:

«نوکر» به این معناست که تمام و کمال در خدمت شخصی باشی و هر آنچه که او از تو می‌خواهد (ولو امری خلاف شرع باشد) بدون هیچ کم و کاستی انجام بدهی. چند درصد از افرادی که در گفت‌وگوهای روزمره، تکه کلامشان این واژه است، حاضر هستند به معنای واقعی کلمه، نوکر آن شخص باشند؟

به یاد حکایتی زیبا از احوالات عارفی بزرگ افتادم:

«مرحوم شیخ رجبعلی خیاط می‌گفت:

گاهی با خود می‌خواندم: ای من فدای آن که زبان و دلش یکی است. در عالم معنا سلمان را به من نشان دادند و گفتند: این شخص زبان و دلش یکی است و می‌خواهیم تو را فدای او بکنیم. من گفتم: حاضر نیستم فدای سلمان شوم، من فدای پیامبر و امام می‌شوم. فهمیدم حرف‌هایی که می‌زنیم، همه حساب دارد و بایستی آن‌ها را راست بگوییم. از آن جا که حاضر بودم نوکری سلمان را به جا آورم از آن پس می‌خواندم: ای من غلام آن که زبان و دلش یکی است».

بایسته و شایسته است حرف‌هایی بر سر زبان جاری کنیم که بتوانیم آن‌ها را در مقام عمل پیاده کنیم. به عبارت دیگر حرفی نزنیم که نتوانیم آن را با عمل ثابت کنیم.

لازم می‌دانم توجه جامعه‌ی فرهنگی را به این نکته که از لحاظ تربیتی و

اخلاقی حائز اهمیت است؛ جلب کنم: بهتر است به عنوان الگوهای فرهنگی، واژگان و اصطلاحاتی جایگزین برای این گونه کلمات تملقی گونه برگزیده و آنان را به بطن جامعه القاء کنیم تا به راحتی از این واژگان (بدون توجه به معنای واقعی آن) استفاده نشود.

پی نوشت‌ها:

۱. اصول کافی، جلد ۱، ص ۳۶

۲. محمدی ری شهری، محمد، تندیس اخلاق (زندگی نامه‌ی شیخ رجبعلی خیاط)، انتشارات دارالحديث

بارها شنیده‌ایم؛ در مکالمات روزمره کلماتی به کار برده می‌شود که در عادات گفتاری ما نهادینه شده است. این شیوه‌ی گفتار، لذت آنی در مخاطب به وجود می‌آورد و در عین حال بوی تملق و چاپلوسی از آن بر می‌خیزد.

ازدواج دانشجو معلمان، محاسن و موانع آنها



زوج فرهنگ
میلاستاهی و دلارام
درویشپور

۱۳

نشریه
تابستان ۱۳۹۵ / دانشگاه فرهنگیان یزد



گذاشته بودشان توی
دبیرخانه شورای انقلاب.
اوایل کارها نقص داشت،
دیر می شد. اعتراض ها
که زیاد شد گفت:
جوانند، باید یاد بگیرند
برای آینده انقلاب، باید
نسل جوان با ایمان را
بیاوریم در میدان، با
خامی هایشان بسازیم
و از خودسازی هایشان
لنت ببریم. خیلی ها
ساخته شدند برای
آینده. (صد دقیقه تا
بهشت ص ۷۰)

میزان ازدواج های دانشجویی در دانشگاه فرهنگیان هستیم اما گویا مسئولین امر که دانشجو معلمان را ترغیب به ازدواج دانشجویی می کنند و به آن اهمیت می دهند از یک موضوع مهم غافل هستند و آن هم این است درصد بالایی از این ازدواج های دانشجویی بین دانشجویانی انجام می شود که تعهد خدمتشان به مناطق مختلف است و از سوی دیگر در آیین نامه نقل و انتقالات فرهنگیان متعهدین خدمت به هیچ وجه حق شرکت در نقل و انتقالات را ندارند. این امر به این معنی ست که با ورود اولین فارغ التحصیلان این دانشگاه، وزارت آموزش و پرورش با معضلی جدی؛ یعنی شمار کثیری از زوجین فرهنگی که محل خدمتشان شاید صدها کیلومتر باهم فاصله دارد؛ مواجه خواهد شد.

بنابراین از مسوولین امر خواستاریم که به طور جد، پی گیر حل این مشکل و پیش گیری از بروز این معضل اساسی باشند و با توجه فراوان به فرهنگ ایرانی و اسلامی و توجه خاص مقام معظم رهبری به جایگاه خانواده و حفظ کانون خانواده ها، هرچه سریع تر اقدام به حل این نگرانی، نمایند و با رایزنی مسوولین دانشگاه فرهنگیان و وزارت آموزش و پرورش، زوجین دانشجو معلم و فرهنگی از ممنوعیت انتقالی متعهدین خدمت، استثنا شوند.

می تونی باهاش ساعت بخری، ولی فرصت رو هرگز...
می تونی با پول مقام و درجه بخری، ولی آبرو و منزلت رو هرگز...
می تونی یه تخت خواب شیک بخری، ولی خواب راحت رو هرگز...
می شه باهاش کتاب خرید، ولی فهم و شعور رو هرگز...
می تونی باهاش دارو بخری، اما سلامتی رو هرگز...
می تونی یه همسر زیبا داشته باشی، ولی عشق واقعی رو هرگز...

از سوی دیگر ازدواج دو جوان در یک سن و سال و همکار می تواند از بروز بسیاری از مشکلات و آسیب های احتمالی در زندگی مشترک جلوگیری نماید. چرا که از سویی دانشجویان در سن جوانی در میزان حداقلی از توقعات خود از زندگی هستند و شروع زندگی را آسان خواهند گرفت و از سوی دیگر هم تراز و هم کفه بودن زوجین در این نوع ازدواج می تواند از بروز نوع سالاری و بسیاری دیگر از آسیب های ازدواج جلوگیری نماید و ضریب موفقیت ازدواج را افزایش دهد.

در مجموع می توان گفت با توجه به مزایای ازدواج دانشجو معلمان تا به امروز، دانشجویان و مسوولین از این امر استقبال داشتند و روز به روز شاهد رشد چشم گیر

زندگی، فهم نفهمیدن هاست
زندگی، سهم تو از این دنیاست
زندگی، پنجره های باز به دنیای وجود
تا که این پنجره باز است، جهانی با ماست
آسمان، نور، خدا، عشق، سعادت با ماست
با تأسیس دانشگاه فرهنگیان هرروز اتفاقات ریز و درشتی پیرامون این دانشگاه به گوش می رسد و گلابه های به حق دانشجویان این دانشگاه از کمبود امکانات و بلا تکلیفی و ... هم، راه به جایی نداشته است. اما در این میان شاید یکی از اقداماتی که موجبات رضایت دانشجویان این دانشگاه را فراهم آورده است اهتمام مسوولین بر آسان سازی ازدواج بین دانشجو معلمان است.

ازدواج بین دانشجو معلمان را از چند منظر می توان بررسی کرد:
در وهله ی اول دانشجویان دانشگاه فرهنگیان عضو محدود گروهی از دانشجویان کشور هستند که حاشیه ی شغلی مناسبی دارند و دغدغه ی اقتصادی کمتری نسبت به دیگر همسن و سالان خود دارند بنابراین به آسانی می توانند با تکیه بر آموزه های ایرانی اسلامی اقدام به ازدواج و تشکیل خانواده نمایند.

پند نوشته:
با پول می شه یه خونه خرید، ولی آسایش رو هرگز...



milad_sharifi74
Yazd, Iran

این فرهنگ بام

farhangplus



1,388 likes

گفتند حالا که «مرگ بر شاه» همه گیر شده؛ شعار جدید بدیم. «شاه زنزاده است، خمینی آزاده است». آشفته بود. گفت: رضاخان ازدواج کرده، این شعار حرام است. از پلکان حرام که نمی‌شود به بام سعادت حلال رسید. **#صد_دقیقه_تا_بهشت_ص ۷۶**

تاریخ ایران زمین، همواره پر است از این قبیل نمونه‌ها که در آن بزرگان علمی، دینی، سیاسی و... مانع توهین به دیگران شده و اخلاق را سرلوحه زندگی خویش قرار داده بودند. اما متأسفانه این روزها که فضای مجازی را پیگیری می‌کنم انگار نه انگار ما ملت مسلمانی هستیم که علاوه بر تمدن اسلامی، تمدن ۲۵۰۰ ساله‌ای هم در تاریخ داریم و آن را امتیاز برتری خود بر سایر اقوام و ملت‌ها می‌دانیم. کوچک‌ترین اتفاقی باعث آن چنان عکس‌العملی می‌شود که به یک‌باره جهانیان را انگشت به دهان می‌کند. خواه فلان بازیکن فوتبال در فلان مسابقه باعث مصدومیت حریف شده باشد، فلان فدراسیون با ناداوری مدالی را از ورزشکاری گرفته باشد یا حتی در فلان کشوری کودتای چند ساعته شده باشد! عده‌ای اخلاق را آن چنان زیر پا له می‌کنند که این روزها شاید نام ایران بیشتر تداعی کننده این گونه حرکات باشد تا بزرگانی همچون حافظ، سعدی، مولانا، ابوعلی سینا، کوروش کبیر و...

باید بپذیریم که پشت هر مانیتوری یک انسان واقعی نشسته، نه یک موجود مجازی و غیر واقعی! مخاطب ما انسانی است که روح دارد، از احساسات انسانی برخوردار است و برای شخصیت خود ارزش قائل است.

وقتی فضای مجازی را با فضای واقعی یکسان دیدیم و زمانی که متوجه شدیم مخاطب مجازی ما هم یک انسان است، در آن صورت کاملاً متوجه می‌شویم که زشتی دروغ و بی‌نزاکتی و بداخلاقی تنها مخصوص دنیای واقعی نیست و در می‌یابیم که چنین کارهایی حتی در فضای به ظاهر مجازی هم قبیح و ناپسند است.

البته بعضی افراد نیز اصول اخلاقی را دست‌آویزی برای جلب توجه دیگران می‌دانند. آن‌ها در واقع ارزش اصول اخلاقی را در کسب محبوبیت خلاصه می‌کنند و تنها زمانی حاضر به رعایت چنین اصولی می‌شوند که برای مخاطب قابل شناسایی باشند. این افراد به خاطر انگیزه‌ی نادرستی که در پذیرش اصول اخلاقی دارند، در دام دوگانگی رفتار می‌شوند و در خلوت و جلوت، دو نوع رفتار متفاوت ارائه می‌دهند. کاملاً طبیعی است که وقتی چنین افرادی وارد فضای مجازی می‌شوند، حاضر به ارائه اصول اخلاقی نیستند و گفتار و نوشتار کاملاً متفاوتی را ارائه می‌دهند. بی‌شک ریشه این چنین رفتارها در بین افراد، به نوع تربیت در خانواده و مدارس برمی‌گردد. نسل امروز ما ناگهان در سنین نوجوانی یا جوانی با چیزی روبرو شدند که برای رویارویی با آن تربیت نشده بودند. اندک تبلیغات و اطلاعاتی هم که راجع به این فضاها داده می‌شد چیزی جز تخریب و سیاه‌نمایی و تلاش برای دور کردن افراد از جمع آوری اطلاعات درباره این فضا نبود که قطعاً این قبیل رفتارها افراد را کنجکاو سرکشی به این فضاها می‌کند.

نکته قابل توجه دیگر، عدم آشنایی اکثر معلمان - به عنوان مهم‌ترین عامل در الگوپذیری و تربیت دانش آموزان - با فضای مجازی است. حال آن‌که اگر نوجوانان و جوانانی که امروز با هویت جعلی در فضای مجازی کرامات انسانی را زیر پا می‌گذارند، با روش درست استفاده از این فضا آشنا بودند شاید ایران امروز به جای یکه‌تازی در توهین مجازی، یکه‌تاز تولید مجازی بود!

متأسفانه برای تحقق این نکته مهم در نظام تربیتی ما هیچ‌گونه برنامه‌ریزی دقیق و مدونی انجام نشده و این ضعف، باز هم پرورش‌دهنده نسلی خواهد بود که روش صحیح استفاده از مهم‌ترین وسیله ارتباطی عصر خود را نمی‌داند. پس بر ماست که دست به دست هم دهیم و این ضعف برنامه‌ریزان نظام آموزشی را خودمان با تربیت نسلی که فضای مجازی را جایی برای فرار از آنچه به او تلقین و القا شده نمی‌داند و همچون دنیای واقعی احترام شخصیت و عزت اشخاص و گروه‌های مختلف را رعایت می‌کند، جبران کنیم.

به امید آن روز...

#اخلاق #ادب #احترام #شخصیت #با_فرهنگ_باشیم #احترام_بگذاریم #ادب_مرد_به_ز_دولت_اوست

میلاد شریفی



نشریه صبح امید / شماره دوم



● - رو کرد به بهشتی و گفت: «می‌خواهم مقداری از وقت خانه را بزنم کار پژوهشی قرآنی کنم». فکر نمی‌کرد نهی کند و بگوید: «همین که به خانواده می‌رسی کار قرآنی می‌کنی». می‌خواهی از عملت بزنی؟ این رو گفت، بلند هم گفت، جوری که دیگه پشیمون شد از تصمیمش. (صد دقیقه تا بهشت ص ۷۷)

احسان منگلے کہنو



تایستان ۱۳۹۵ / دانشگاه فرهنگیان پرد



با غرور گفتند که باید
مناظره کنیم. حتماً
هم باید بهشتی طرف
ما باشد. هشت نفری
نشسته بودند روبروی
بهشتی برای مناظره.
آخر جلسه اومده
بودند برای خواهش.
خواهش می‌کنیم
پخش نشود آبرویمان
می‌رود. بهشتی سفارش
کرده بود پخش نشود،
هیچ‌وقت هم به رویشان
نیاورد. انگار جلسه‌ای
نبود. (صد دقیقه تا
بهشت ص ۷۹)



@Ehsan_M1995

TWEETS

26

FOLLOWING


157

FOLLOWERS

78


Compose new Tweet...

Who to follow · Refresh · View all



lalezari56


Follow



mojitaba.kh

Followed by Twitter France

Follow



mostafadi

Follow

Popular accounts · Find friends

Trends · Change

#باشعور

#معاشرت

#فرهنگ

#اخلاق


#اصل_کراپ

#مرسی_اه

© 2014 Twitter About Help Terms Privacy
Cookies Ads info Brand Blog Status Apps
Jobs Advertise Media Developers


Tweets

04 Aug




@psawti پاوتی
عاقا وختی استاد یکیو سرکلاس ضایه میکنه
شما پرو پر نگاه به اون پدبخت نکتید / بیشتر
خجالت میکنه
#فرهنگ

23 Apr 14




@MaliheM7 فرگشت
وقتی دوباره یکی زنگ زدی جواب نداد دیگه
زنگ زن تا خودش زنگ بزنه / این یکی از
ابتدایی ترین اصول #معاشرت والا

ار




@pishipishi00 استکان نعلیکی
اگه من دارم په کلیپ نگا میکنم په معنی اکران
عمومی نیست که سرتو کج کنی توی گوشی من.
ایندو واسه خودت میکنم. گردنت درد میگیره
#فرهنگ

فر




@ZahraRaad Zahra
ناامیدی و منفی بافی، نشانه فهمیدگی و
فرهختگی نیست.
#فرهنگ

26 Jul




@ali_ssmam2011 بیخیال
با فرهنگ ترین انسان ها آن کسانی هستند که به
فرهنگ احترام می گذارند
نه آن کسانی که گذشته فرهنگی اجدادشان را به
رخ می کشند
حکیمان
#فرهنگ

03 Sep




@Alikhandr0 علیشونم
توو پیاده رو په جوری راه برین که از چپ یا
راستتون حداقل یک نفر دیگه بتونه رد شه
#مرسی_اه

فر




@RMahvashi شیخ رضا
مظمتنا پافشاری بر یک اشتباه از خود اون اشتباه
زشت تر و بدتر است.
مثلاگه تهمت زدی و فهمیدی اشتباه کردی،
حرفتو پس بگیر
و معذرت بخواه
#اخلاق

04 Apr 14



@Oshah1Tom دکتر ٭٭
با آدمای بی شخصیت و بی آبرو نه دوستی کنید
نه دشمنی. بهرحال ضرر میکنید چون اونا چیزی
برای از دست دادن ندارن ولی شما دارید
#شخصیت#آبرو

23 Jul



@Amir_Ho3inn ونعم الامیر
یه ضرب المثل ایرانی میگه گس نخارد پشت
من، جز ناخن انگشت من
یه ضرب المثل چینی میگه تو پشت من رو
بخارون، منم پشت تورو
#فرهنگ



● - دستور داده بود تعقیبات نماز تو حزب ممنوع! می گفت الان بهترین تعقیبات کار کرده. الان فرصته خدمته. ثوابش هم از همه چیز بیشتره. (صد دقیقه تا بهشت ص ۸۲)

- با سلام و احترام؛ لطفاً خودتان را معرفی کنید.

درد به شما، من معلم هستم و معلم هستم! نامم «حسین» است و نام خانوادگی ام «معلم». سی و سه سال معلم بوده ام، هم اکنون هم - با وجودی که سال هاست خود را باز نشسته کرده ام - در دبیرستان شاهد یزد

(دوره اول)، معلم ادبیات فارسی هستم.
- چه شد که معلم شدید؟

من از کودکی در دامان پدر بزرگم، بزرگ شدم و ایشان بسیار دوست داشت که من معلم شوم. بنابراین باید آن زنده یاد زنده بود و چرائی اش را پاسخ می داد! ولی تا جایی که آن روزهای کودکی را به یاد دارم؛ اندیشه غالب مردم (حتی خانواده من که در روستا بودیم) اندیشه خدمت مملکت بود. یعنی عجیب خود را موظف به ساختن مملکت می دانستند و نسبت به آن عشق می ورزیدند. پدر بزرگ من هم باورهای ویژه خودش را داشت. مثلاً در همین مقوله معلم شدن من، به یاد دارم که کلاس سوم یا چهارم ابتدایی بودم که با پدر دو تا از دوقلوهای همکلاسی ام صحبت می کرد و او می گفت که می خواهد یکی از بچه هایش دکتر بشود، یکی هم مهندس. سپس به پدر بزرگ من گفت: «شما که نوهات درسش خوبه و هوشیاره می خوای چه کاره بشه؟» پدر بزرگ من هم گفت: «معلم!»

آن مرد (که مغازه دار روستایمان هم بود و نسبتاً روشن فکر) ابرو در هم کشید و گفت: «چرا؟!» منظورش این بود که چرا دکتر، مهندس نه؟! پدر بزرگم با اطمینان گفت: «اگه ان شاء الله معلم بشه دکتر مهندس تربیت می کنه...»
خب! من هم به همین دلیل (در کودکی) و سپس به دلیل احترام بسیار زیادی که (در جوانی) برای پدر بزرگم قائل بودم عزمم را جزم کردم که معلم شوم.

- از دانشگاه فرهنگیان اطلاعی دارید؟

بله! دست کم به دو دلیل از چگونگی دانشگاه فرهنگیان خبرهایی دارم: یکی به دلیل تدریس گاه و بی گاه و موردی در پردیس خواهران یا برادران. یکی هم به دلیل دانشجو بودن

پسرم «آزاد» در دانشگاه های فرهنگیان سمنان و سپس اصفهان. - خب! بفرمایید نظراتان درباره این دانشگاه چیست؟

به باور شخصی من این دانشگاه هم یکی از مشکلاتش همان مشکل کل جامعه است، یعنی مشکل «نخواندن». بدبختانه نه دانشجویان و نه مدرّسان و اساتید و رؤیسان و مدیران، کتاب نمی خوانند. وقتی کتاب غیر درسی خوانده نمی شود یعنی هزار و یک مشکل و درد در

به باور شخصی من این دانشگاه هم یکی از مشکلاتش همان مشکل کل جامعه است، یعنی مشکل «نخواندن».

هزار و یک جا! من همیشه به دانش آموزان و دانشجویان و همکارانم در کلاس های ضمن خدمت

فرهنگیان می گویم که هر چه بدبختی و گرفتاری و درد و مرض و بیماری و جنگ و دادگاه و پاسگاه و (در یک واژه؛ بدی) هست، در نخواندن است. و هر چه سعادت و سلامت و شادمانی و دوستی و پیشرفت و (در یک واژه؛ خوبی) هست، در خواندن است.

مشکل دیگر در دانشگاه فرهنگیان مشکل تعصب و جانبداری بعضی از دانشجویان و مدرّسان و مدیران نسبت به شخصی، گروهی یا جناحی است. در صورتی که معلمان باید مستقل ترین و آزاده ترین انسان ها باشند

مشکل دانشگاه فرهنگیان هم مشکل نخواندن است که به تبع آن مشکل مدیران ضعیف و ناکارآمد پیش می آید، و به تبع آن نابسامانی در هزار و یک جا!



گفتگو با معلمی

مشکل دیگر در دانشگاه فرهنگیان مشکل تعصب و جانبداری بعضی از دانشجویان و مدرّسان و مدیران نسبت به شخصی، گروهی یا جناحی است. در

صورتی که معلمان باید مستقل ترین و آزاده ترین انسان ها باشند و نسبت به هیچ کس و هیچ چیز تعصب و جانبداری یا خدای ناکرده، زبانم لال

بی همانند معلمی آن طور که باید و شاید آگاه نیستند.

– ببخشید! این ها یعنی چه؟! لطفاً کمی توضیح بدهید.

با بیان چند شعار توضیح می دهم. ملّتی که معلمان خوب دارد، نیازی به معادن طلا و نقره ندارد. انسان اشرف مخلوقات است. و اشرف است.

ملّتی که معلمان خوب دارد، نیازی به معادن طلا و نقره ندارد. انسان اشرف مخلوقات است. و اشرف آدمیان؛ معلمان اند.

آدمیان ؛ معلمان اند.

حرف من این است که

همه شریف تر و عزیز تر معلم است! خب! این پرسش به ذهن می آید که چرا؟! پاسخ این است که در کارگاه معلم (کلاس درس) اتفاقی می افتد که برترین و والاترین رویداد عالم هستی ست! آن اتفاق این است که معلمان یاد می دهند و یاد می گیرند. و این پدیده (امر مقدس) یاددهی – یادگیری) ارزشمندترین پدیده عالم هستی است.

و این معلم که مادر تمام شغل هاست، اشرف آدمیان است! اما یک مشکل بزرگ وجود دارد! و آن مشکل این است که چنان که اشاره کردم؛ حتی خود مدرّسان و دانشجومعلمان هم متوجه بزرگی و عظمت بی مانند خود نیستند.

– شما نویسنده هم هستید، و شنیدم دهمین کتابتان به نام «حافظ شیرین سخن» (حافظ به زبان ساده) چند روزی است که به چاپ رسیده است، پیش از آن هم تألیفات و تصنیفات داشته اید. چرا همین حرف ها را به صورت کتاب ارائه نمی دهید؟

اتفاقاً همین پرسش شما را بارها دانشجویان و همکاران در کلاس های ضمن خدمت از من پرسیده اند. من هم بالاخره امسال تسلیم شدم و روز ۱۲ اردیبهشت کتابی با عنوان «جهان بدون معلم تاریک می شود» را تهیه کردم.

– استقبال از کتاب چگونه بود؟
خوش بختانه بسیار خوب بود! با وجودی که گفتم یکی از مشکلات بزرگ مملکت ما و به تبع آن مدرّسان و دانشجویان، نخواندن است، اما به دلیل آن که بسیاری از دانشجویان و مدرّسان و خانواده ها انتظار چنین کتابی را می کشیدند، در همین سه، چهار ماه تمام شمارگان نخستش به فروش رفت و کتاب نایاب شد، و اکنون زیر چاپ دوم است.

– پس به عنوان آخرین سؤال، کتاب «جهان بدون معلم تاریک می شود» را معرفی نمایید.

برای معرفی کتاب به نظرم بهترین کار این است که پرینت نوشتار روی جلد و پشت جلد کتاب را در اختیارتان بگذارم.

– سپاسگزارم که وقتتان را به ما دادید و در این گفت و گو شرکت کردید.

پاینده باشید.

که معلم است!

بدون آن که در دام تعصبات شغلی بیفتیم، آگاه باشیم که معلم از همه برتر و بالاتر است. البته و صد البته صاحبان همه شغل ها محترم و شریف اند؛ مثلاً نانوايي که زحمت می کشد و نان حلال خانه می برد چرا شریف نباشد؟! رفتگر زحمت کشی که نان پاکیزه به خانه می برد، چرا محترم نباشد؟! تکرار می کنم صاحبان همه شغل ها شریف و محترم اند؛ قصاب، بقال، پلیس، پرستار، دکتر، مهندس و... اما از

نفرت نداشته باشند. سومین مشکل این است که شوربختانه حتی خود دانشجومعلمان و خود مدرّسان هم از اهمیت شغل (رسالت)



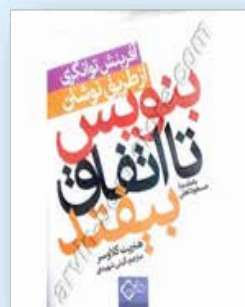
معرفی کتاب

افسانه کارگر

۱۸
نشریه صبح امید / شماره دوم



● - مترجم ترجمه کرد: «هیئت کوبایی می‌خواهند با شما عکس یادگاری بگیرند». همه ایستاده بود تو کادر جز مترجم! پرسید مگه شما نمی‌آیی؟ گفت: همه می‌دوند من توده‌ایم، برای شما بد می‌شود. خندیدید؛ باید شما هم باشید، دقیقاً کنار من! کادر کامل شد. (صد دقیقه تا بهشت ص ۶۷)



۱. بنویس تا اتفاق بیفتد

مؤلف: هنریت کلاوسر
مترجم: محمد گذر آبادی
انتشارات: موسسه خدمات فرهنگی رسا
اگر سر رشته‌ی امور زندگی‌تان را به دست بگیرید و آن‌ها را اداره کنید می‌توانید به رویاهایتان جامه‌ی عمل بپوشانید.
با نوشتن، حوادث اتفاق می‌افتند، دکتر هنریت آن کلاوسر، به شما چگونگی آن را آموزش می‌دهد و خاطر نشان می‌کند، نوشتن هدف‌ها به شما کمک خواهد کرد به خواسته‌هایتان برسید. شما در این کتاب داستان‌هایی در مورد مردم عادی می‌خوانید که معجزات بزرگ و کوچکی در زندگی خود دیده‌اند، کسانی که نوشتن آرزوهای در زندگی‌شان نقش اساسی را بازی کرده و رویاهای آن‌ها را تبدیل به حقیقت کرده است. راهنمایی‌های همه جانبه‌ی دکتر کلاوسر و تمرینات بسیار آسانی که ارائه داده است مطمئناً حس خلاقیت و اعتماد به نفس شما را افزایش داده و بلیط مسیر موفقیت را در دستان شما قرار خواهد داد.



۲. مگا خلاقیت:

نویسنده: آندره جی. الینیکف
مترجم: مارال شیخ زاده
ناشر: رسا

سال انتشار: ۱۳۷۸

پنج گام تا هم‌چون نابغه اندیشیدن این کتاب شما را به شکستن کلیشه‌ها و ورود به حیطه هیجان انگیز تفکر خلاقانه هدایت خواهد کرد. پیش‌تر، خلاقیت یک ویژگی ذاتی بود و منحصر به عده‌ی محدودی از مردم می‌شد.

اما امروزه دیگر خلاقیت به صورت یک علم و ویژگی اکتسابی در آمده است و دیگر صرفاً محتس افراد معدودی نمی‌باشد. هدف این کتاب، معرفی خلاقیت و فرد خلاق، ویژگی‌هایی که برای خلاق بودن لازم اند و نحوه کسب‌کردن این ویژگی‌هاست.

این کتاب مملو از تمرین‌های عملی خلاقیت است و پر از حکایت و داستان و مثال‌هایی است که می‌تواند شگفت زده‌تان کند.



۳. هنر مسأله‌های آها!

Aha!! Puzzles

نویسنده: جلیل صمدآقایی، مهدی زیوداری

ناشر: دانش‌پژوهان جوان

سال انتشار: ۱۳۹۳

مطالب این کتاب تمرین خوبی برای پرورش قدرت خلاقیت است. مسائل آن، بر اساس تفکر منطقی و با روش‌های متداول حل مسئله حل نمی‌شود. مفرح و نشاط‌آور است. هنر آن در این است که

حل نکردن آن‌ها نیز آموزنده و اثربخش است. احتیاج به تخصص و علم خاصی مانند ریاضی یا فیزیک ندارد. باعث می‌شود عینک‌های پنهان ذهنمان برملا شود. پلی است میان هوش و خلاقیت بطوری که برای افراد تیزهوش ممکن است سخت باشد اما برای افراد خلاق راحت است. سمت راست مغز شما را تقویت می‌کند، جایی که در دوران تحصیل راکد می‌ماند.

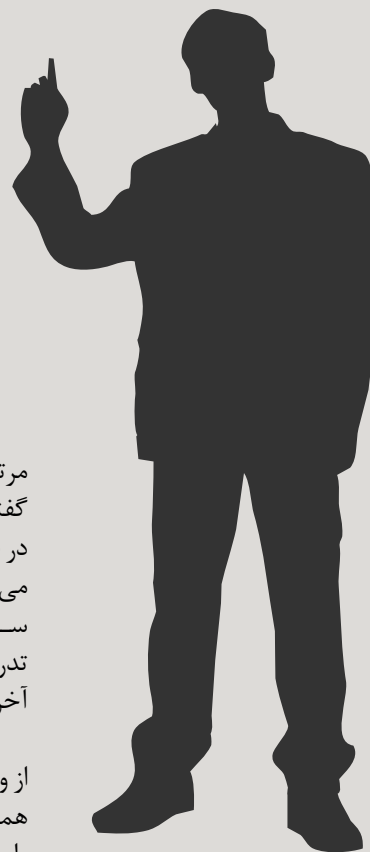


۴. نام این کتاب با شما: راه‌های پرورش خلاقیت در کودکان و نوجوانان:

نویسنده: محمد مهدی عباس آغوی
ناشر: موسسه آموزشی و پژوهشی امام
موضوع این کتاب، بیان راه‌کارهای پرورش و تقویت خلاقیت در کودکان و نوجوانان است. در این اثر ابتدا تعریفی از خلاقیت و ویژگی‌های آن مطرح شده و سپس انواع خلاقیت و موانع آن بررسی گردیده است. در ادامه نویسنده، توصیه‌هایی به معلمان و مربیان در محیط مدرسه برای افزایش خلاقیت دانش آموزان ارائه نموده و تکنیک‌های فردی و گروهی برای افزایش خلاقیت را همراه با نمونه‌هایی از تمرینات مربوط به آن مطرح و دیدگاه‌های برخی از روان‌شناسان مطرح در این زمینه را، بیان کرده است.

روش‌های نوین تدریس، تاچه حد؟؟؟

ما آماده‌ایم برای پربارتر کردن دانسته‌های دانش‌آموزان نه فقط اطاعت از دستورها و امرهای دیگران...



دانش‌آموز هم فقط منتظر گرفتن یک لقمه درس آماده هست!! ما باید به جای تمرین و اصرار بر معلمان بخاطر یادگرفتن روش‌های نوین تدریس، یاد بگیریم چگونه دانش‌آموزان را آموزش دهیم، فارغ از هم و غم نمره و شاگرد ممتازی...

اصلا مگر می‌شود تا وقتی که مدام حرف از امتحان و امتحان نهایی و کنکور است به دانش‌آموز گفت نمره اهمیتی ندارد...

کاش در کارورزی‌ها، به جای

آنکه مدام گوشزد کنند که روش تدریس باید نوین باشد، گوشزد می‌کردند که روش باید تنها خلاقانه و فعالانه باشد!! کاش به جای آنکه، ما را مجبور می‌کردند

به سیاه کردن چند برگ کاغذ گزارشی، به ما یاد می‌دادند که دانش‌آموز باید خودش لقمه درسی‌اش را بگیرد نه معلم!!

شاید کسی بگوید نظام آموزش و پرورش ما به گونه‌ای است که ای کاش‌های زیادی دارد... اما من می‌گویم به دور از تمام سنت‌های پیشین، به دور از همه‌ی عادت‌های شاید اشتباه، ما آمده‌ایم و آماده‌ایم که از همان ابتدا با تلفیق تمامی روش‌های سنتی و نوین، تدریس‌مان را جذاب‌تر و دانش‌آموز را به فهم درس مشتاق‌تر کنیم. ما آماده‌ایم برای پربارتر کردن دانسته‌های دانش‌آموزان نه فقط اطاعت از دستورها و امرهای دیگران...

معلمان موفق تنها ارائه دهندگان مطالب نیستند بلکه آنان شاگردان خود را به تکالیف شناختی و اجتماعی وادار می‌نمایند و به آنان چگونگی کسب، ذخیره‌سازی و پردازش اطلاعات را می‌آموزند تا چگونگی فراگیری را یاد بگیرند و منابع را به طور مؤثر به کار ببرند. لذا نقش عمده تدریس، خلق یادگیرندگان فعال، خلاق و قدرتمند است. ما با استفاده از روش‌های سنتی و تجارب قبلی، به کارگیری روش‌های جدید و اطلاعات به‌روز و تلفیق همه آنها، نشان می‌دهیم که انتخاب ما، درست بوده است هم انتخاب ما برای معلم شدن توسط سازمان و هم انتخاب ما برای آموزش دادن به مخاطبان!!

مرتبطی که قطعاً باید اضافه بر مفاهیم کتاب گفته شود را لیست کنیم، تعداد جلساتی که در طول سال جدا از تعطیلی‌های ناگهانی، می‌رویم را بشماریم، بعد با یک حساب و کتاب ساده ریاضی، ببینیم می‌شود با هر جلسه تدریس یک یا حداکثر دو مفهوم، کتاب را به آخر رساند؟

جدا از وقت گیر بودن استفاده از این روش‌ها، از وقتی وارد کارورزی شدم، تمام دغدغه من

همین است. چگونه دانش‌آموزان را با این مسائل مواجه کنم؟ شاید جلسه اول و دوم به خاطر تنوع، خوشحال شوند، اما بیشتر، منتظر یک لقمه آماده نشسته‌اند و سراپا گوش منتظرند!! چگونه

بگویم فعالیت کنید و درس بیاموزید؟ آیا دانش‌آموزان به یکباره می‌توانند عادت خود را پس بدهند و به دنیای جدیدی از یاد گرفتن پا بگذارند؟ درست مثل این است که شیر را از شیرخواره بگیرند و به ناگاه و مرغ سوخاری بدهند.

درست است که همه معتقدند گوشت

بریان و مرغ سوخاری، غذای لذیذ و پرانرژی است، اما آیا همه معتقدند که بلافاصله بعد از شیر، به نوزادشان اینگونه غذا بدهند؟ و گاهی با خودم می‌گویم، اگر همه چیز بخواهد ناگهانی و به سرعت تغییر کند، پس چرا خداوند بین همه‌ی چیزهایش فاصله انداخته؟ بین تولد تا مرگ... آدم تا خاتم... غیبت تا ظهور... دنیا تا قیامت...

اگر به اطرافمان نگاهی بیندازیم، تمام نظم و زیبایی دنیا را در فاصله می‌بینیم!! حال با خودم می‌گویم، چگونه بدون فاصله، بدون مقدمه، بدون اندکی تفکر، معلمی همچون من، وارد مدرسه شود و فقط روش نوین کار کند؟! مگر ممکن است؟ هر چند استفاده از روش‌های نوین، بسیار جذاب و مفید است و میزان یادگیری را افزایش می‌دهد، اما تکیه مداوم بر این روش‌ها، باز هم جذابیت اولیه خود را دارد؟ ما باید بدانیم تا زمانی که تمام تلاش آموزش و پرورش، پرورش نمره باشد،

همین که یکی بفهمد معلم شده‌ای، فارغ از تمامی جنبه‌های معلمی، تاکید می‌کند به توانایی بر استفاده از روش‌های نوین تدریس. از همان ابتدا، مدام می‌پرسند: می‌دانی روش‌های نوین چیست؟ از اصول و کاربرد روش‌ها چیزی میدانی؟ تصمیم گرفته‌ای چگونه از آن‌ها استفاده کنی؟ و...

گاهی با خودم می‌گویم، در سال‌های تدریس، چگونه شیوه‌های نوین تدریس را اجرا کنم؟! تقریباً همه آن‌ها را تمرین کرده‌ام، اما آیا توانایی

اجرای آن‌ها را در کلاس درسی خود دارم؟ و یا آیا با اینکه اکثر روش‌ها وقت گیر است، می‌توانم مدام از آن‌ها استفاده کنم و برای مباحث بعدی وقت کم نیاورم؟ مشوقین استفاده

از روش‌ها، با خیال راحت می‌گویند وقت برای کلاس کم نمی‌آید و همیشه باید از این روش‌های نوین استفاده کرد. اما با ورود به عرصه کارورزی، من و امثال من فهمیدیم که در یک جلسه تنها می‌توان یک مبحث را با این روش‌ها آموزش داد. پس مابقی مباحث چه می‌شود؟ مثلاً کتاب شیمی، پر از نکات و مفاهیمی است که هر چند در کتاب نیامده، اما مقدمه تدریس مبحث بعدی است را برداریم، تعداد صفحاتش را ببینیم، تعداد مفاهیم هر فصل را نگاه بیندازیم، تعداد مفاهیم

ما باید بدانیم تا زمانی که تمام تلاش آموزش و پرورش، پرورش نمره باشد، دانش‌آموز هم فقط منتظر گرفتن یک لقمه درس آماده هست!!

آیا دانش‌آموزان به یکباره می‌توانند عادت خود را پس بدهند و به دنیای جدیدی از یاد گرفتن پا بگذارند؟ درست مثل این است که شیر را از شیرخواره بگیرند و به ناگاه و مرغ سوخاری بدهند.

• اومده بودند پیش انقلابیون که کلت داریم این هوا! حاضریم بفروشیم، ذوق زده شده بودند که زود پول جور کنیم بخیریم، بهشتی مکتی کرد و گفت: نخرید، این آدم ساواکه، برای شناختن شما، خوب فهمید، دام نتونست چیزی تور کنه. (صد دقیقه تا بهشت ص ۷۴)



انشا گونه فکر کردن را به دانش آموزان، آموزش دهیم نه املا گونه فکر کردن را!

انشا انتقال اندیشه‌ها نیست بلکه رویش اندیشه‌ها است.

مجتبی خلیفه زارچی

۲۰
نشریه
تشریه صبح امید / شماره دوم



● - کمونیست آموخته بود پای صحبت آخوند اون هم تو "آخن" آلمان. با مسخرگی می‌گفت اومدیم آخوندی ببینیم و بخندیم. بالاخره خودش کلی تفریح! یازده شب بود، گریه می‌کرد که بحث ادامه داشته باشد. تا ساعت ۲ با بهشتی حرف می‌زد. شده بود پایه ثابت سخنرانی‌هاش. (صد دقیقه تا بهشت ص ۸۴)

انشا به عنوان یک سیستم ذهنی «باز» می‌تواند زیباترین آموزه «آزادی و اختیار» به دانش آموز باشد، تا با جریان فعال ذهن خود، آن را به خوبی دریابد و عملی سازد. (فکری، ۱۳۹۰)

تفاوت املا و انشا در این است که در املا آن چه معلم می‌گوید باید اجرا شود، به همین دلیل به آن دیکتاتور، بسیار نزدیک کلمه دیکته به دیکتاتور، بسیار نزدیک است و معلم در حقیقت مطالب را به دانش آموزان قالب می‌کند درحالی که درس انشا

درس انشا به معنای خلق کردن و آفرینش است و دانش آموز آزادانه مرغ تخیل خودش را به پرواز در می‌آورد و به یک محصول می‌رسد

به معنای خلق کردن و آفرینش است و دانش آموز آزادانه مرغ تخیل خودش را به پرواز در می‌آورد و به یک محصول خودش است می‌رسد، نه یک محصولی که از بیرون بر او قالب شده باشد. البته

با این گفته ذره‌ای از اهمیت درس املا کم نمی‌شود اما بر اهمیت درس انشا افزوده می‌شود؛ چرا که رسالت معلمان این است که دانش آموزان را آزادانه رشد دهند و بستر رشد خلاقانه آن‌ها را فراهم آورند، آن‌ها را به سمت روشنی هدایت کنند و بگذارند آن‌ها با میل خود و با هدایت معلمان دست به انتخاب‌گری بزنند.

نوشتن، یک مهارت و یک هنر است بنابراین هم ذاتی و هم آموختنی است. در پایه سوم ابتدایی، درس انشا به شکلی پنهان در برنامه درسی گنجانده شده است و دانش آموزان کم‌کم می‌آموزند که افکار خود را در کالبد و قالب کلمات بگنجانند و آن را روی کاغذ بیاورند. درواقع می‌توان گفت با آموزش این درس به‌طور

مستقیم و غیرمستقیم شیوه‌ی تفکر و همچنین نظم بخشیدن به افکار و احساسات به فراگیران منتقل می‌شود.

درس انشا انتقال اندیشه‌ها نیست بلکه رویش اندیشه‌ها است. فکر دانش‌آموزی که می‌نویسد در حال تقویت شدن است. دانش‌آموز با نوشتن فکر می‌کند، یا بهتر است بگوییم فکر او با نوشتن کار می‌کند. معلمانی که انشا را از برنامه درسی خود حذف

می‌کنند و درس دیگری را جایگزین آن می‌کنند و یا با این درس ضعیف برخورد

می‌کنند "قاتلان اندیشه هستند" (باقری، ۱۳۹۲) و قوه تفکر را در نظام آموزشی بی‌رنگ می‌کنند. سال‌هاست که این درس در بسیاری از مدارس ضعیف ارائه می‌شود حتی سالیانی بود که این درس رسماً از برنامه مدرسه حذف شده بود و گاهی اوقات کلاس این درس مبدل به زنگ تفریحی برای دانش‌آموزان و معلمان شده بود.

فکر دانش‌آموزی که می‌نویسد در حال تقویت شدن است. دانش‌آموز با نوشتن فکر می‌کند، یا بهتر است بگوییم فکر او با نوشتن کار می‌کند.

فراگیر درمی‌یابد برای این که بتواند بهتر بنویسد باید کتاب بخواند؛ او به کتاب‌خانه محل می‌رود و کتاب می‌گیرد تا مطالعه کند زمانی که به جست‌وجوی کتاب‌ها می‌پردازد با عنوان‌های مختلف کتاب آشنا می‌شود و روابط اجتماعی او نیز در این پروسه افزایش می‌یابد.

در وهله سوم او با دیگر هم‌کلاسی‌هایش هم‌فکری می‌کند و درباره موضوع، می‌نویسد. این امر سبب تقویت تعامل او با دیگران

معلم دانا به دانش‌آموز این تفکر را القا می‌کند که برای بهتر نوشتن باید مطالعه کند، بنابراین فراگیر درمی‌یابد برای این که بتواند بهتر بنویسد باید کتاب بخواند

و تمرین کار گروهی می‌شود. زمانی که انشای خود را نوشت آن را برای چند نفر می‌خواند تا ایرادات و اشکالات کارش را برطرف کنند، در اینجا فضای بسیار مناسبی برای تمرین انتقادپذیری به وجود می‌آید و حتی زمانی که دانش‌آموز چند بار کار خودش را می‌خواند تا اصلاح کند، در حقیقت او دست به خود انتقادی زده است و کم‌کم از خودمحوری خارج می‌شود و گاهی اوقات خود را جای معلم، دانش‌آموزان و... می‌گذارد و درباره کار خودش قضاوت می‌کند.

پی‌نوشت:
باقری، خسرو (۱۳۹۲). نوشتن و آفرینش. انشا و نویسندگی، ۴۰ و ۴۱، ۴-۱۱
فکری، نصرت (۱۳۹۱). ماهنامه انشا و نویسندگی، ۱۳، ۱۴، ۶-۱۱
صاحبی، علی (۱۳۹۰). نوشتن بیان خویش. ماهنامه انشا و نویسندگی، ۱۳، ۱۴، ۶-۱۱





— به قاضی دادگاه نامه زده بود که: «شنیدم وقتی به مأموریت می‌روی ساک خود را به همراهت می‌دهی. این نشانه تکبر است که حاضری دیگران را خفیف کنی». قاضی رو توبیخ کرده بود. حساس بود، مخصوصاً به رفتار قضات... (صد دقیقه تا بهشت ص ۶۴)



انرژی

از همکارانت، همسایه‌ها و دوست‌هایت یا

یک فرد مشهور مقایسه می‌کنی دست نگه دار. باید درک کنی که تو متفاوت هستی و توانایی‌های متفاوت داری. توانایی‌هایی که این افراد ندارند. وقت بگذار و لحظه‌ای به همه توانایی‌های فوق‌العاده‌ای که

بیایید یاد بگیریم در زمان حال زندگی کنیم، زیرا که به حفظ آرامش بیشتر ما کمک می‌کند و وقت خود را به افسوس خوردن به گذشته یا هراس از آینده صرف نکنیم.

داری فکر کن و برای آن‌ها شکرگزاری کن...

از امروز قول بده فقط با خودت رقابت کنی. هر زمان متوجه شدی که خودت را با یکی

نظایر این‌ها...

می‌دانی همه‌ی این اگرها برای چیست؟ برای اینکه من تغییر نکنم! من همین که هستم، باشم ولی اوضاع بهتر بشود! از این اگرها خودت را رها کن... اگر به دنبال بهتر شدن اوضاع هستی باید خودت عوض شوی.

غم دیروز و پریروز و فلان سال و فلان حال و فلان مال که بر باد فنا رفت، نخور به خدا حسرت دیروز عذاب است... مردم شهر به هوشید؟ هر چه دارید و ندارید، بپوشید و برقصید و بخندید، که امروز سر هر کوچه خدا هست... نه یک بار و نه ده بار، که صد بار، به ایمان و تواضع بنویسید خدا هست و خدا هست و خدا هست...

اکنون، وقت تغییر است، وقت آن است که خود را هرس کنیم، وقت آن است که شاخه‌های ناامیدی و شکست و تمام دردها و خاطرات بد خود را باغبانی کنیم، وقت آن است که فکرمان را از آنچه آزارمان می‌دهد سبک کنیم و برای این کار باید هرروز در ذهن خود مرور کنیم که افکار امروز نقش مهمی در فردای ما دارد، تکرار یک اشتباه، دیگر اشتباه نیست انتخاب است، پس فقط و فقط، فکر و ذهن ما در زندگی تاثیر دارد و چه خوب است که فکرمان مثبت باشد. کار سختی نیست تنها باید از داشته‌هایمان لذت ببریم و خدا را شکر گوئیم بابت این همه نعمت.

استفاده از کلماتی مانند "نمی‌شود، نمی‌توان، نمی‌گذارند، امکان ندارد و..." چون سمی خطرناک قادرند روحیه‌ی ما را افسرده و تضعیف کنند. بیایید از امروز به خود قول دهیم که از به زبان آوردن این نوع کلمات خودداری کنیم. کلمات ناخودآگاه در ذهن ما تاثیر می‌گذارند، کلمات مثبت، بار مثبت و کلمات منفی، اثرات ویران کننده بر جای می‌گذارند. بیایید تمام لغات منفی را از فرهنگ خود حذف کنیم تا اثرات مطلوب آن را به زودی در زندگی خود شاهد باشیم. بیایید یاد بگیریم در زمان حال زندگی کنیم، زیرا که به حفظ آرامش بیشتر ما کمک می‌کند و وقت خود را به افسوس خوردن به گذشته یا هراس از آینده صرف نکنیم.

دوستان خوب من بیایید دست برداریم از: اگه شانس بیاورم... اگه دولت حقوق‌ها را اضافه کند... اگه اوضاع این شکلی بشود... و



پیرمردی جلوی دوربین و در یک برنامه مشهور تلویزیونی، ظاهر شد. در واقع او برای شرکت در مسابقه آن جا بود. او با روحیه شاد و شوخ طبعی خود، همه را تحت تاثیر قرار داد. مجری برنامه با حالتی تحسین برانگیز به پیرمرد گفت: «به آسانی می توان متوجه شد که شما مرد شادابی هستید. راز این شادابی و خوشحال بودن شما در چیست؟»

پیرمرد در جواب گفت: «بسیار ساده و آشکار است همانند وجود بینی بروی صورت شما، من صبح زمانی که از خواب بیدار می شوم دو راه پیش رو دارم یکی آن است که ناراحت و افسرده باشم و دیگر اینکه خوشحالی و شادابی را انتخاب کنم. باید به شما بگویم که آن مقدار هشیار و عاقل هستم که بدانم باید کدام را انتخاب کنم، بله به همین سادگی راه دوم را انتخاب می کنم».

چنان قوی باش که هیچ عاملی آرامش تو را بر هم نزنند. آن قدر بزرگ باش که نگران نشوی. آن قدر نجیب و موقر باش که خشمگین نشوی و آن قدر شاد باش که اجازه ندهی مشکلی بروز کند. (کریستین لارسون)



● - با بی ادبی بلند شد
به توهین کردن به
شریعتی. بهشتی سرخ
شد و گفت: حق نداری
راجع به یک مسلمان
این طور حرف بزنی.
هول شدند و چند نفر
حرف تو حرف آوردند
که یعنی بگذریم. گفت:
شریعتی که جای خود!
غیر مسلمان را هم نباید
با بی ادبی مورد انتقاد
قرار بدیم. (صد دقیقه تا
بهشت ص ۹۱)

مهدیه دهقان

همین که نام تو هم نام یاس ها، کافیسست
و حس خوب همین عطر آشنا، کافیسست
به رأی عقل، تو را باید از غزل ها برد
برای مرگ من این حکم ناروا، کافیسست
نپرس حال همین روزهای سخت مرا
برای پاسخت این بغض نابجا، کافیسست
غزل به دست رسیدم، نخوانده برگشتم
میان صحن دلت این برو بیا کافیسست
همین که فکر منی، توی لحظه های منی
دلت برای من و رنگ شعرها... کافیسست
همین که حال مراگاه، ساده می پرستی
همین یکی، دو، سه لبخند بی هوا کافیسست...

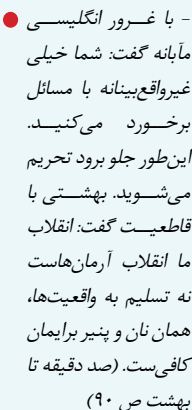
مجتبی کریمی

سادگی یا پیچیدگی

امتحان پایانی درس فلسفه بود
استاد فقط یک سوال مطرح کرده بود!
سوال این بود:

شما چگونه می توانید مرا متقاعد کنید که صندلی جلوی شما نامرئی است؟
تقریباً یک ساعت زمان بود تا دانشجویان توانستند جواب خود را در برگه امتحان شان بنویسند.
به غیر از یک دانشجوی تنبل که فقط ۱۰ ثانیه طول کشید تا جواب را بنویسد!!
چند روز بعد که استاد نمره های دانشجویان را اعلام کرد.
آن دانشجوی تنبل بالاترین نمره ی کلاس را گرفته بود!
او در جواب فقط نوشته بود: «کدام صندلی؟»
گابریل گارسیا مارکز، سیزده خط برای زندگی
نتیجه:

بیشتر وقت ها موانعی که سر راه موفقیتمون قرار میگیرن مثل یک هزار تو میمون، فقط کافیه به جای این که داخل هزار تو دنبال راه خروج بگردی، از بالا بهش نگاه کنی و راه خروج از اونا رو پیدا کنی...
به همین سادگی



از جان کندن‌های شبانه روزی این عزیزان در راستای شستن چرک و آلودگی از دست‌های ملت و جاسازی اون‌ها در گاو صندوق‌ها و حساب‌های بانکی خودشون، بهشون مرخصی مادام العمر اعطا کرد و بار سنگینی رو از روی دوششون برداشت. (چی از این بهتر؟!)

حالا به نظر شما اون‌ها استحقاق چنین لطف بزرگی رو نداشتن؟! (چرا، داشتن ولی خودشون خبر نداشتن...)

و خبر نداشتیم! (مگه داریم، مگه می‌شه؟!)

ناگفته نمونه، اینجوری که بوش می‌اد، این صابون‌ها، ید طولایی هم دارن. داستان از اون جایی شروع می‌شه که این عزیزان صابون‌نما، بصورت زیرآبی، داشتن چرک‌ها رو بایگانی می‌کردن ولی فرصتی برای عرض اندام نداشتن. (بابا بنده خداها تقصیری نداشتن که، می‌خواستن خدمتشون ریا نشه و سر یه فرصت مناسب به بازار سیاست عرضه بشن و همه رو غافلگیر کنن. (باشد که ز دل‌پاسی خویش بکاهند!)

اتفاقاً اخیراً هم، فرصت رو غنیمت شمردن و این محصولات نادر، روونۀ بازار سیاست شدند. انصافاً دولت هم واسشون کم نداشت و به پاس قدردانی

از قدیم و ندیم گفتن، پول چرک کف
دسته، البته یه چیز دیگه هم گفتن،
اینکه گربه دستش به گوشت نمی‌رسه
میگه بو می‌ده. اصلاً منظورم این نیست
که این دو تا ضرب‌المثل یه جورایی به
هم ربط دارن، اصلاً!

اصلاً از این‌ها بگذریم بریم سر بحث
خودمون، اخیراً متخصصان علم
دولت در کشور عزیزمون، یک سری
صابون‌های دو پا رو کشف کردن که
آوازه تخصص اون‌ها در پول‌شویی
(معذرت می‌خوام، زدودن چرک و
آلودگی از جیب دارا و ندار مملکت)،
گوش فلک رو کر کرده.

راستش رو بخواین، باورش برای من
یکی که سخته، یعنی ما واقعا این
چنین نابغه‌هایی در کشورمون داشتیم



بازی

مریم تنجائی
نگار ضرابی

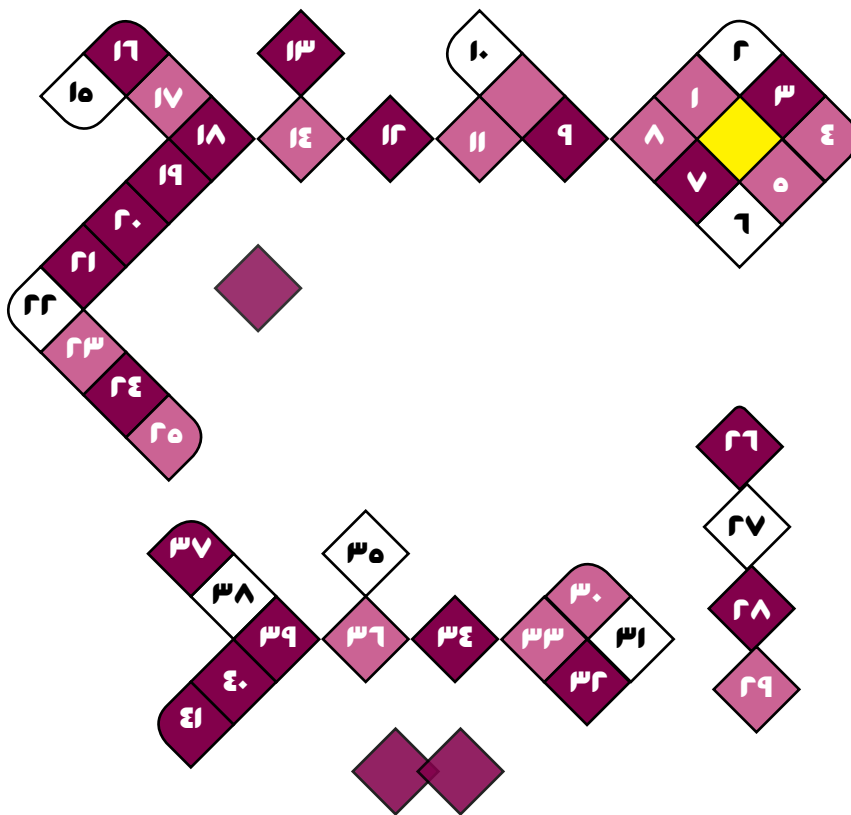
۲۴
نشریه صبح امید / شماره دوم



● - به طلبه‌ها می‌گفت
درس که می‌دم ساکت
نباشید! نقد کنید.
طلبه بلند شده بود به
ایرادگیری، حاشیه زده
بود به مطلب استاد.
یه حاشیه بی‌ربط و
طولانی! استاد با شوخی
گفته بود: الا یایها
الطلاب ناشی! علیکم
بالمتون لا بالحواشی!
(صد دقیقه تا بهشت
ص ۴۷)

شرح بازی:

ابتدا افراد بازی کننده چشم‌هایشان را می‌بندند و با انگشت اشاره یکی از اعداد داخل جدول را انتخاب میکنند سپس سوال متناسب با عدد، پرسیده می‌شود. در این‌جا شرط ورود به بازی و شروع آن، پاسخ دادن به همین سوال است. برای ادامه بازی، از جدول شش عددی مثل تاس استفاده می‌شود و باید افراد با چشم بسته، عددی را به‌طور تصادفی انتخاب کنند. با این تفاوت که شرط ادامه بازی جواب دادن به سوال نیست. خانه‌هایی که در بازی به رنگ سفید است، مکان‌هایی هستند که باید بازی کننده‌ها باز هم به سوال جواب بدهند، به‌طوری که اگر سوال را درست جواب دادند می‌توانند به بازی ادامه دهند و در غیر این صورت در همان خانه می‌مانند تا زمانی که بتوانند پاسخ درست به سوال بدهند. این بازی به همین شکل پیش می‌رود تا به پایان برسد.



	۲	۵
۳		۴
	۶	۱

سوالات بازی:

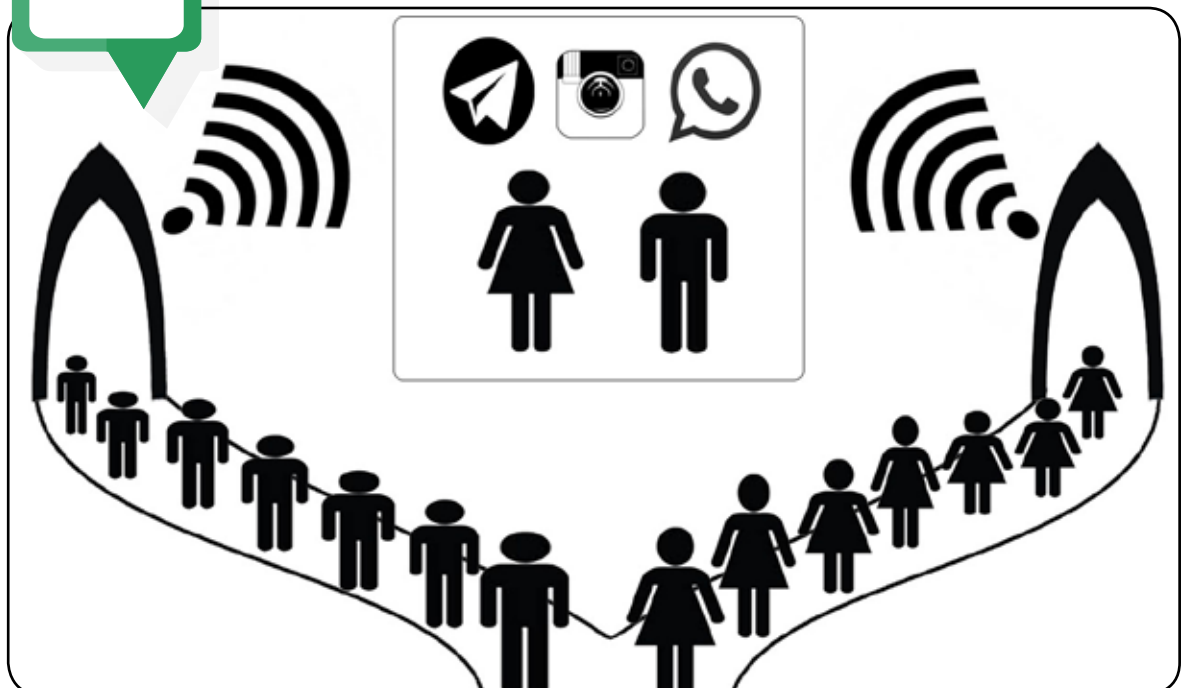
۱. در آغاز جنگ تحمیلی صدام "اروند رود" را چه نامید؟
۲. طی چه عملیاتی جنگ تحمیلی پایان یافت؟
۳. اولین منطقه‌ای که مورد حمله‌ی ارتش بعثی قرار گرفت؟
۴. در آغاز جنگ چه کسی ۳۴ روز در مقابل ارتش مجهز دشمن در خرمشهر ایستاد؟
۵. خرمشهر در چه عملیاتی آزاد شد؟
۶. صدام کدام شهر را الگوی پیروزی خود اعلام کرد؟
۷. خرمشهر چند روز اشغال بود؟
۸. از مهم‌ترین مناطق عملیاتی در طول ۸ سال دفاع مقدس؟
۹. مهم‌ترین عملیاتی که در منطقه‌ی حساس اروند رود صورت گرفت؟
۱۰. رزمندگان پس از عبور از اروند رود برای تنبیه متجاوزان بعثی چه شهری را در عراق تصرف کردند؟
۱۱. منطقه شهادت شهید محمد ابراهیم همت؟
۱۲. از ترورهای ناجوانمردانه‌ی منافقین پس از جنگ برای عقده گشایی؟
۱۳. مقاومت شهید سهاام خیام در کدام منطقه باعث خروش و برانگیختگی مردم شد؟
۱۴. میعادگاه زائران امام حسین که ۴ بار به اشغال صدام درآمد؟
۱۵. بانه با نقش مؤثر چه کسی آزاد شد؟

کاریکاتور

فریده مهدنژاد



علی خطاطیور یزد



● - «مرگ بر بهشتی»!
اونقدر این شعار رو بلند
جلوی دادگستری فریاد
می‌زدند که بهشتی به
راحتی می‌شنید. رو کرد
به بهشتی که: چرا امام
ساکته؟ ای کاش جواب
این توهین‌ها رو می‌داد.
بهشتی گفت: برادر! قرار
نیست در مشکلات از
امام هزینه کنیم، ما سپر
بلای اویمیم؛ نه او سپر ما.
(صد دقیقه تا بهشت
ص ۹۲)



● - رفت به خونه خرید؛
خیابون «ایران».
می‌گفت: درسته که از
اول قلهک بودیم اما الان
مسئولیم باید بین توده
مردم باشیم. اثاثیه رو
برده بودند، منتظر بودند
شب بیاد شام رو خونه
جدید بخورند. صدای
انفجار همه رو شوکه
کرد. بهشتی رفت خونه
جدیدش. بهشتی شد.
(صد دقیقه تا بهشت
ص ۱۰۴)

سخن خبر مدیر مسئول

هر دانشجو یک سلول از بدنه دانشگاه را تشکیل می‌دهد و وظیفه‌اش این است که دانشگاه را از ایستایی خارج کند و آن را به سمت پویایی سوق دهد. انتقاد و نقد سازنده نسبت به اوضاع دانشگاه یکی از مؤلفه‌هایی است که به این مهم، کمک خواهد کرد.

حقیقت این است که دغدغه‌ها و چالش‌هایی که هر شخص احساس می‌کند و بدان می‌اندیشد سمت‌وسوی حرکت او را مشخص می‌کند. بدیهی و طبیعی است که بینش افراد، نوع چالشی که او احساس می‌کند را مشخص می‌کند. برای مثال اگر فردی بینش دینی داشته باشد (بر بینش‌های دیگر او غلبه داشته باشد) دغدغه‌های او نیز از این جنس خواهد بود. دانشگاه، محل رویش و بروز بینش‌ها و اندیشه‌هاست و نشریات دانشجویی ابزار خوبی برای آن است. در این نوشتار در این صدد هستیم تا برخی نکات را در خصوص نشریات دانشجویی بیان کنیم.

در این چند سال تمام نشریات دانشگاه را رصد می‌کردم و مقالات هریک را می‌خواندم، با خواندن مقالات سؤالات زیادی در ذهنم شکل می‌گرفت. برای مثال به این فکر می‌کردم چرا تا به حال نشده است دانشجویی مطلبی درباره کسر حقوق بنویسند و از مسئولین علت آن را جویا شود؟ و چرا آن‌ها تنها به بیان این مسئله در جمع‌های خودمانی بسنده می‌کنند؟ اکثریت دانشجومعلم‌ان در کارگاه‌های روز یکشنبه شرکت کرده‌اند و با گوشت و پوست خود بی‌ثمري برخی از جلسات آن را احساس کرده‌اند، اما در این میان کسی به این مسئله نپرداخت تا هم مسئولین را آگاه کند و هم پیشنهادهای خود را درباره آن‌ها مطرح کند.

در دانشگاه، نهادهای مختلفی وجود دارد آیا هیچ دانشجویی قلم در دست گرفت و فعالیت‌های آن را زیر سؤال برد؟ آیا کسی از مسئولان خواست که یک ارزیابی علمی از فعالیت‌های صورت گرفته ترتیب دهند تا نظرات دانشجویان را در مورد فعالیت‌های هر یک از این نهادها، جویا شوند؟ یا این که نه، عده‌ای کاملاً از این نهاد دوری می‌کنند و عده دیگری کاملاً به آن چسبیده‌اند تا منافع خودشان را پیش ببرند! آیا تا به حال به این اندیشیده‌اید که چرا هیچ‌یک در نشریه‌ی خود در این باره حرفی نزدند؟

طی این چند سالی که در دانشگاه فرهنگیان بودم بیش از این که دانشجو معلمان را مطالبه‌گر و منتقد بینم آن‌ها را محافظه‌کار دیدم و این مسئله خود زاییده و نتیجه بسیاری از مسائل است که در این نوشتار نمی‌گنجد. شکستن این فضا و مقابله و مبارزه با آن همت و تلاش دانشجو

معلمان را می‌طلبد تا دامن خود را از مصلحت‌اندیشی برهاند و حق‌خواه و حق‌گرا باشند. ما نشریه صبح امید را با این هدف آغاز کردیم تا تربیون نوشتاری دانشجو معلمان باشد و بدون هیچ لکت زبانی اعتراض و نقد منصفانه خود را نسبت به مسائل مطرح سازند و دست‌ان یکدیگر را به مهر بفشاریم.
اکنون عمر چهارساله دانشجویی

من به پایان رسیده است و دوست دارم تمام‌قد از سرپرست دانشگاه فرهنگیان جناب دکتر رضایی و همچنین استاد عزیزم جناب آقای رحیمی نژاد؛ که از نشریه صبح امید حمایت و استقبال کردند؛ کمال تشکر و قدردانی را داشته باشم و از خداوند متعال می‌خواهم همیشه پشت و پناه این عزیزان، برای ارائه خدمات بهتر به دانشجو معلمان باشد.

ندانی که ایران نشست منست

هنر نزد ایرانیان است و بس

همه یکدلانند یزدان شناس

دریغ است ایران که ویران شود

چو ایران نباشد تن من مباد

همه روی یکسر بجنگ آوریم

همه سر به سر تن به کشتن دهیم

چنین گفت موبد که مرد بنام

اگر کشت خواهد تو را روزگار

جهان سر به سر زیر دست منست

ندانند شیرزیان را بکس

به نیکویی ندارند از بد هراس

کنام پلنگان و شیران شود

در این بوم و بر زنده یک تن مباد

جهان بر بداندیش تنگ آوریم

به از آن که کشور به دشمن دهیم

به از زنده دشمن بر او شاد کام

چه نیکوتر از مرگ در کارزار

فردوسی



دکتر حسن روحانی: چرخش سانسور فیلترها زمانی ارزشمند است که چرخ اقتصاد بر روی چرخ جهان



پرسش مهر:
پس از توافق هسته ای و لغو تحریم ها چه فرصت هایی پیش روی
ما است و چگونه باید به بهترین وجه از این فرصت ها استفاده کنیم؟

مصطفی عادل
رتبه نخست طراحی پوستر پرسش مهر ریاست جمهوری